

ردیابی يك توطئه فرهنگی در تاریخ معاصر

مهدی کلهر

انقلاب و مسائل فرهنگی

بسم الله الرحمن الرحيم

خائنین فرهنگی و هنری همچنان در پشت کتابها و درون فرهنگنامه‌ها بمچشم می‌خورد بدون آنکه نسل امروز و فردا از دلبستگی‌ها و جهان‌بینی آنان اطلاعی داشته باشند.

ترفندهای سیاسی دشمن چشمگیر، شتاب‌آلود و گنرا هستند. بحران‌های اقتصادی، دردناک و نفس‌گیر و

روزها یکی پس از دیگری سپری می‌شوند، نوجوانان، جوان و جوانان سالخورده می‌شوند کودکان ۱۵ خرداد هم اکنون دلاوران جبهه‌های نبردند. زمان می‌گذرد اسامی خیابانها و میداین بارها عوض شده‌اند. چهره شهرها دگرگون شده ولی کتابها و مجله‌ها همچنان در منازل و کتابخانه‌ها باقی است، نامه‌های خادمین و

خشم برانگیزند. اما خیانتها و انحرافات فرهنگی و هنری دلفریب، عشوه‌گرانه و تسلی‌بخش بنظر می‌رسند، ریشه می‌خوانند، شاخ و برگ می‌دهند و بیار می‌نشینند. يك اثر زهرآگین فرهنگی آرام، آرام روح جامعه را مسموم می‌کند و آنگاه که چهره جامعه به کبودی نشست دیر است دیر.

در گذشته اهل اندیشه و قلم به ریشه‌یابی مسمومیت‌های فرهنگی نمی‌پرداختند، چرا که اکثراً خود عضوی فاسد شده از بیکر جامعه‌ای در حال مرگ بودند بجز تمدادی اندک که بارزترین ایشان زنده یاد مطهری شهید بود. او یکه و تنها محروم از یاری دوستان و برخوردار از خنجر دشمنان بر هر مار خوش خط و خالی می‌کوفت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی پیش از آنکه نسل امروز او را بشناسد و از دم مسیحایی او جان بگیرد، جان او را گرفتند و خون مطهرش پهنشدت انقلاب را آبیاری نمود، باشد که گلهایی پرثمر از سرزمین لاله‌ها بروید.

«هیاهوی بسیار برای هیج»

گذشت بیش از ۶ سال از پیروزی انقلاب اسلامی نشان داد که به دلایلی چند مسئولین و دست‌اندرکاران جمهوری اسلامی نسبت به مسایل و ترفندهای فرهنگی و هنری بمنوعی ساده‌اندیشی و ساده‌نگری مبتلا گشته‌اند و اگر دلایل این ساده‌نگری و سهل‌انگاری در مورد مضامین فرهنگی ناشناخته و غیرموجه بود، آثار فاجعه‌ای انجام‌پذیرفته را در پیش داشتیم.

ولی چون دلایل این ساده‌انگاری را تا حدودی می‌شناسیم امید سعادت و راه نجاتی در پیش است، عمده علت‌های این سطحی‌نگری را باید عوامل زیر شمرد:

پرکاری ناشی از حوادث و مسایل حاد روزمره که زائیده بحرانهای سیاسی، نظامی، اقتصادی است که توسط دشمن در تمام ابعاد و زمینه‌ها بوجود می‌آید. بر این سنگلاخ بیخ‌دریغ مشکلات، باید صداقت و

خلوص ناشی از روح پرفسقای اسلامی آنان را نیز افزود، چرا که چنین افرادی چون خود توطئه‌گر و دسیسه‌چی نیستند در مقابل هر عمل و اثری ابتدا اترا به‌دینة خوش‌باوری می‌نگرند و هرگز به این گمان نمی‌افتند «شاید که پلنگ خفته باشد». و از همه مهمتر عدم شناخت ریشه‌های تاریخی جریانهای فکری و فرهنگی است که درهای عبرت و بصیرت را بسته است.

نگارنده باتوجه به مسئولیت‌های فرهنگی و هنری که پس از پیروزی انقلاب اسلامی در نهادها و ارگانهای مختلف داشته و دارم و تماسهایی که به دلیل طبیعت مسئولیت‌هایم با افراد خادم و کوشا و پرکار و صدیق انقلاب اسلامی داشته‌ام ندرتاً به مسئولی از انقلاب اسلامی برخورد کرده‌ام که او را در صدد شناختن ریشه‌های فساد فرهنگی در جامعه خودمان و جهان مستتصف بیابم. همیشه تلاش برای حل بحرانهای سیاسی و اقتصادی روز آنان را از پیشگیری مصیبت‌های فرهنگی فردا باز داشته است، چنانچه حضرت امام درباره این ساده‌اندیشی در پیام ۲۲ بهمن سال ۱۳۶۳ چنین فرمودند:

«ضررهای رسانمهای گروهی از خرابیهایی توب و تانکها و سلاحهای مخرب بالاتر و بدتر است چه که ضررهای سلاحها گزر است و ضررهای فرهنگی باقی و به نسلهای بعد انتقال پیدا می‌کند. چنانکه دیدید و می‌بینید و اگر نبود لطف خاص خداوند منان و تحول برق‌آسای ملت در سراسر کشور نمی‌دانید سرانجام اسلام و کشور به کجا کشیده می‌شد، امروز نیز که از تفالهای آن رژیم فاسد عدنی باقی مانده است اگر به‌طور قاطع با آنان برخورد نشود خطرات وارده در درازمدت کشور را تهدید می‌کند و سهل‌انگاری در این امور ساده‌اندیشی است و بر متهمدان است که کوشش کنند از انحرافات گرچه جزئی باشد جلوگیری نمایند.»

این است که برای تحقیق درباره تحولات فرهنگی

و هنری تاریخ انقلاب اسلامی موضوعی را برگزیدیم که هنوز در ذهن بسیاری از ساده‌اندیشان يك اتفاق ساده تمام شده را می‌ماند و برای آن جایی نه در خور يك جنگ تمام عیار علیه اسلام بلکه يك پرخاش ابلهانه روشنفکرانه بیشتر باز نکرده‌اند و بر این باور بود که بسیاری در آن زمان و شاید این زمان مطهری را برای مقابله با آن جریان مسموم فرهنگی و هنری نه اینکه ستایش نکردند بلکه مورد سرزنش نیز قرار دادند.



بلون تردید فیلم «محلل» ننگین‌ترین نقطه از تاریخ سینمای ایران به حساب می‌آید. گرچه سینما از آغاز تولدش در ایران وسیله‌ای جهت اشاعه فساد و فحشاء یا تبلیغ برای آنچه پیشرفتهای رژیم پهلوی خوانده می‌شد بود، اما کمتر فیلمی را در این لجنزار بتوان یافت که چون «محلل» با شیطنت تمام علیه اسلام و قوانین شرع مقدس بپا خاسته باشد.

زمانی که فیلم «محلل» بر پرده سینماهای کشور به نمایش درآمد تماشاگران فیلمهای فارسی را اقسا کرم اطلاع از اسلام و گروه اندکی را مخالف اسلام تشکیل می‌دادند. تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی اقسامی از مردم یا هرگز به سینما نمی‌رفتند، یا تنها فیلمهای خاصی را که از جنبه‌های مثبتی برخوردار بود می‌دیدند و در آن زمان سینما رفتن برای افراد متعهد و متدین يك خلاف شرع به حساب می‌آمد. با این وجود همان قشر تماشاچی فیلم فارسی نیز در مقابل گستاخی سازندگان فیلم «محلل» شکیبایی خود را از دست داده و دست به دامان روحانیت مبارز و متعهد شدند تا شاید بتوانند جلوی نمایش این فیلم را بگیرند، اما چون تولد فیلم «محلل» ناشی از يك اتفاق و تصادف نبود که با يك پوزش، مسئله خاتمه پیدا کند مبارزه علیه آن تا پیروزی انقلاب اسلامی همچنان ادامه یافت. فیلم «محلل» بلوغ سینمایی توطئه‌گر بود که ریشه چندصد ساله داشت و بارها و بارها به صورت قصه، نمایشنامه و.... برای تمسخر قوانین اسلام و مبارزه با روحانیت

از آن بهره گرفته بودند.

پیش از آنکه وارد «ردیابی يك توطئه فرهنگی در تاریخ معاصر» شویم لازم می‌دانیم توجه خواننده جستجوگر را به چند نکته جلب کنیم:

۱- در پارهای موارد به دلیل ابتذال بیش از حد مطالب ناگزیر از حذف مطلب مشروح شده و به ذکر چکیده و خلاصه آن اکتفا کرده‌ایم، با توجه به این مهم که حتی‌الامکان آنچه را که بوده بازگو کرده‌ایم، چرا که می‌دانیم با بازگویی و ارائه موبه‌مو است که روح فرهنگی و هنری حاکم بر آن زمان پیش چشم اهل عبرت و تحقیق مجسم می‌شود.

۲- در مورد ارائه تصاویر از محدودیتی دمچندان برخورداریم و از این لحاظ می‌توانیم بگوییم که دستمان تنگ است ولی با این حال تا آنجا که تصاویر به اصل این توطئه مربوط می‌شده حداقل با شرح کئی آن خلایق تصویر را جبران نموده‌ایم.

۳- در پارهای موارد بیش از نیاز تحقیق در مورد مطلب راجع به اشخاص صاحب‌نام فرهنگی و هنری یا آثار مشهور فرهنگی و هنری پرداخته‌ایم که خواننده آگاه خود علت را درخواهد یافت.

۴- جای، جای خواننده ممکن است با نام اثری یا فردی برخورد کند که احساس نیاز برای شناخت آن اثر هنری یا فرد به او دست دهد که با کمی حوصله در ادامه تحقیق نیازش تاحدی برآورده خواهد شد و این صرفه‌جویی را به‌خاطر آن انجام داده‌ایم که از دوباره‌گویی بهره‌یزیم و از اطاله کلام برحذر باشیم.

۵- چنانکه گفتیم درمی‌ردیابی يك توطئه فرهنگی و هنری هستیم و بدین سبب به تکنیک یا قالب و شیوه‌های بیانی و سیر تحول تکنیکی کمتر پرداخته‌ایم و بیشتر به روح اثر نگریسته‌ایم.

۶- در خاتمه ذکر این نکته را نیز لازم می‌دانیم که آنچه خواننده در پیش روی دارد مسیر طی شده پژوهش نیست، چرا که آن راه پربخ و خرم کاوش را که در ادبیات و هنر چندساله کشورمان و برخی از ممالک پیمودیم، راهی خسته‌کننده و ملال‌آور است و بارها و بارها بن‌بست‌هایی پیش رویمان قرار گرفته و باز از جایی دیگر آغاز نموده‌ایم.

بدین لحاظ پس از دست‌هایی به حقیقت (البته به گمان خودمان) طریقی کشف‌شده و به‌خور از رنج و زحمات نادسی از اکتشاف را به خواننده عرضه داشته‌ایم؛ شاید مورد قبول پروردگار و مورد استفاده اهل بصیرت و عبرت قرار گیرد.

ادبیات معاصر و ادبیات فرانسه

با شروع مسافرتها به کشورهای اروپایی و آموختن زبانهای فرانسه، انگلیسی، آلمانی و روسی و شیوع غربزدگی در دوره قاجاریه ادبیات اروپایی بویژه رمانها و نمایشنامه‌های غربی به ایران راه یافت، «پرویز ناتل خانلری» در اولین کنگره نویسندگان ایران که در تیرماه ۱۳۲۵ در تهران برگزار شد در این باره چنین می‌گوید:

«دیگر از مترجمین مشروطه مرحوم علیقلی‌خان سردار اسعد بختیاری» و مرحوم «عین‌الملک هویدا» را باید نام برد که به ترجمه رمانهای تاریخی علاقه داشتند و کتب بسیار از نویسندگان فرانسوی را ترجمه کردند، از جمله ترجمه‌هایی که شهرت و رواج فراوان یافت کتابهای «ژیل بلاس ساتیلای»، «تصنیف لوساز فرانسوی و «تلماک» اثر «فنون» و «پل ویرژینی» و «کلبه هندی» از «برناردن لوسن»، «پیرو و طیب اجباری» از کلمبیهایی «مولیر» را باید نام برد.

روپهمرفته ادبیات فرانسه پیش از هر کشور دیگر در ایران رواج یافته و به همین مناسبت

ادبیات جدید ایران بیش از همهجا تحت‌تأثیر ادبیات فرانسوی واقع شده است.

... از اعلام مشروطه به بعد که مدارس جدید فراوان شد و ایرانیان به آموختن زبانهای خارجی رغبت بسیار نشان دادند و گروهی از شاگردان ایرانی برای تحصیل به اروپا رفتند کار ترجمه رونق گرفت و شماره داستانها و نمایشنامه‌هایی که از زبانهای فرانسه و انگلیسی و آلمانی و روسی و بعضی زبانهای دیگر به فارسی ترجمه و نشر شده بیش از آن است که حتی بتوان به‌ذکر عنوان و نام مترجم آنها پرداخت.^۱»

اسلام و ایران از نگاه غرب

«پیر مارتینو» محقق فرانسوی در کتاب شرق در

ادبیات قرن ۱۷ و ۱۸ فرانسه می‌نویسد:

«آنچه به نقش شرق در ادبیات قرون وسطی شکل و رنگ داده، نفرت از مسلمانان، جدال و پیکار همیشگی با او یعنی خشم و غضب دیرینه‌ای است که سرانجام به جنگهای صلیبی انجامید... اما اطلاعات درست و واقعی مردم درباره مسلمانان بسیار اندک بود و از آگاهیهای جزئی و مختصر درباره طرز وضو ساختن، نماز گزاردن، تعدد زوجات تجاوز نمی‌کرد و اگر آگاهیهای چند درباره امت زنان را نیز بر این جمله بیفزاییم این همه اطلاعاتی است که آنان درباره مسلمین داشتند تازه از این آداب و رسوم و معاملات با وحشت و هراس واقعی یاد می‌کردند و پروای آن نداشتند که در این باره شوخی کنند و به‌زبان طنز و هزل سخن گویند... اما علل ظهور ذوق شرق‌گرایی که در حدود سال ۱۶۶۰ افزایش یافته، سفر به شرق و بسط و توسعه سیاست استعماری بوده است.

... در واقع «کلبر» همانگونه که از مجاهدات مسافران در شرق اسلامی حمایت می‌کرد، کمپانی‌های بزرگ تجاری نیز بنیان می‌نهاد و

انها را تقویت می‌کرد.

در سال ۱۶۶۰ «کمانی چین» تأسیس یافت و در سال ۱۶۶۵ «کمانی هند شرقی» به وجود آمد و در حدود سال ۱۶۷۰ کمانی Levant تشکیل شد...

... به بیانی دیگر با ایجاد نمایندگیهای تجاری و دکانها و حجره‌های داد و ستد در ممالک شرقی، منابع اطلاعاتی فراهم آمد که نویسندگان فرانسوی توانستند از آن سود جویند. اضافه بر این منافع مادی نیز داشتند که مدام از شرق می‌رسید و افزایش می‌یافت. طبیعتاً در وهله نخست سفرنامه‌ها مورد توجه و استفاده قرار گرفت.

سفرنامه‌ها نخستین وسیله کسب آگاهی درباره شرق بودند و همچنان نخستین اساسی‌ترین وسیله باقی ماندند... نخستین کسانی که به شرق سفر کردند چگونه مردم بودند؟ اینان ناخدایان کشتی‌ها، قاچاقچیان، و ماجراجویانی بودند که کنج‌کاو و شور و ذوق دریافت و شناخت نداشتند و همه فکر و ذکرشان متوجه نحوه گذشتن از موانع و مشکلات و جستن از دام خطرات و مهلکات یا سودجویی و استفاده از حسن نیت بومیان بود...

مسافران جای‌جایی مشابهت‌های معتقدات ایرانیان - مثلاً با معتقدات مسیحیان - را با علاقه و دقت باز نموده‌اند و البته این کار را نه از روی شیطنت و سوینیت بلکه به ساعقه شگفتی از ملاحظات یا تصوراتی که همانندی‌ها کرده‌اند.

آنان شباهتهای جزئی را یادداشت می‌کردند، اما اندیشمندترین خوانندگان قهراً می‌بایست به برقراری مقارنه میان معتقدات دو قوم تمایل یابند و کشیده شوند، از این طریق ممکن بود محیلانه شک و بدبینی در اذهان برانگیخته و از آن در راه نیل به مقصد خود سود برد، فلاسفه قرن هیجدهم و خاصه ولتر این شیوه را مکرر به کار

برده‌اند اما آنچه بیش از خصوصیات اخلاقی ترکان و نوع حکومت ایرانیان در سفرنامه‌ها به‌ویژه توجه خوانندگان را به‌خود جلب کرد، اطلاعات مربوط به عشق و عشق‌بازی در مشرق زمین، طرزتلقی شرقیان از عشق و چگونگی عشق‌بازی و عشق و عاشقی آنان بود... از این‌رو شاهین خیال خوانندگان فرانسوی که توسط سیاحتگران از مراسم ازدواج و طلاق و صیغه‌کردن شرقیان اطلاع می‌یافتند، بیشتر به‌سوی حرمسراهای خصوصی و پرده‌های سلاطین - که آنان از دولت مسافران رخصت‌یافته بودند نگاهی گستاخانه به درونشان بیفکنند و خلوت آن حريم انس را آشفته و پریشان سازند - پرواز کرد. این نوشته‌ها مایه سرشاری به دست بعضی نویسندگان رمانهای رکبک و مستهجن داد.

در مورد ایران باید گفت که سفرنامه‌های «شاردن» و «تاورنیه» آنرا از گمنامی بدر آورده و تا اندازه‌ای شناساننده و «سفارت سال ۱۷۱۵»^۲ و «نامه‌های ایرانی»^۳ مونتسکیو نیز به ایران درخشش قابل توجهی داده بودند... فرانسویان در دوران حیات «نادر» نیز از سرگذشتش آگاهی داشتند که وی در جنگاوری بهای نامدارترین جهانگشایان می‌رسد و به‌اندازه بزرگترین شاهان که بر تخت شاهی زاده شده‌اند حکومت رانن و سلطنت‌کردن می‌داند و از سرگذشتش تراژدی منظومی ساختند.

در این زمان ناگهان موضوع‌های ایرانی در تئاتر، رمانها و هجونا‌مه‌ها، دیگر بار پدیدار شده و مورد عنایت قرار گرفت.

... نویسندگان به ساقه نوعی انتقام‌جویی دیررس، رمانهای شهوت‌انگیز و عشقی و نمایشهای مضحک و هزل‌آمیز را از وجودشان انباشتند. ترکیه به‌خاطر همه چیزهایی که فرنگیان درباره حرمسراها، تحدد زوجات،

شاردن در سفرنامه خود درباره «محلل» چنین می‌نویسد:

«در آئین اسلام طلاق تحت هر عنوان و هر بهانه‌ای مجاز و مشروع بشمار می‌رود، کافی است که یکی از طرفین از دیگری خوشش نیاید، بلافاصله متارکه اعلان شود. به‌علاوه اشخاصی که اقدام به طلاق می‌کنند بسیار عاقل و شریف و پرمغزترین افراد عالم محسوب می‌گردند، معمولاً متارکه در محضر قاضی و یا در حضور يك مقام روحانی انجام می‌گیرد و پس از طی تشریفات طلاق هر يك از طرفین آزادی کامل دارند با هر کس که خواستند ازدواج نمایند، شوهر ناگزیر است که در موقع متارکه مهریه به زن بپردازد و این در صورتی است که وی مبارت به طلاق کرده باشد، ولی اگر مقنونه موجب جدایی و داعی به متارکه باشد دیگر از این بابت دیناری به وی تعلق نمی‌گیرد.

مسلمانان با مطلقه خویش دوباره می‌توانند ازدواج کنند و این کار تا سه مرحله ممکن است تکرار شود و به‌طور مسلم این رسم مأخوذ از قوم یهود است. بعضی اوقات اتفاق می‌افتد که طرفین پس از سهار وصلت و افتراق از نو در صدد تجدید مراسم ازدواج برمی‌آیند و در این مورد به‌يك وسیله عجیبی «محلل» متوسل می‌شوند.

توضیح آنکه زن سه طلاقه با يك مرد دیگری ازدواج می‌کند و چهل روز با وی زندگی می‌نماید و بعد از طی این مدت از مشارالیه جدا شده و آن‌گاه با شوی سابق خویش از نو وصلت می‌کند. معهذاً کلیه مسلمانان ازدواج با زن سه طلاقه را بسیار زشت و شنیع می‌شمارند و بخصوص ایرانیان بندرت از این آزادی وسیع در امر تاهل استفاده می‌کنند.

بورژوازی (طبقه متوسط شهرنشین) بعضی اوقات از این‌گونه تسهیلات برخوردار می‌شوند

خواجگها، و عشق‌های آتشین و سوزناك مردمش می‌دانستند، الهام‌بخش عمده‌ای از ادبیات منافی ادب و نزاکت و زننده حتی رسوایی‌آور قرن هیجده بوده است. در کمدهای لوساژ «آداب چینی با عرف ایران و رسوم ایران با آئین‌های سیسیلی و یا هند اشتباه و مخلوط شده‌اند، دنیای شرق برای لوساژ حد و مرزی ندارد... اما کمدهایی که لوساژ در آنها بعضی جنبه‌های دین محمدی را به‌صورتی مسخره وصف کرده و نمایش داده است سرگرم‌کننده‌ترند.

دین اسلام در این کمدهای شرقی لوساژ به اشکال و صورتی زننده نمایانده شده است و تماشاگر می‌تواند با تماشای چنین نمایش‌هایی هم تفریح کند و هم چنین بیندارد که شاید کاری خداپسندانه نیز می‌کند... در اینگونه کمدها لوساژ حرمسرا و زنان حرم مراسم زناشویی مسلمانان، نقش «محلل» فریبکاری زنان حرم را، توصیف می‌کند و نمایش می‌دهد.»^۴

سوژه «محلل» در ادبیات غرب

پیر مارتینو در کتاب شرق در ادبیات فرانسه چنین باوری دارد که برای اولین بار ژان شاردن سیاح فرانسوی که در زمان شاه عباس دوم صفوی به ایران سفر کرده و مدت مدیدی در ایران زیسته چهره ایران و بخصوص رفتار و کردار ایرانیان را به غرب عرضه نموده است و از آن جمله از درون حرمسراها اخباری را به تشنگان و شهوت‌راناان غربی ارائه داده است. پیر مارتینو معتقد است که ماجرای «محلل» اولین بار توسط ژان شاردن فرانسوی به‌عنوان نوعی ازدواج عجیب به دنیای غرب معرفی شد که مایه آثار نمایشی زیادی گشته که اکثر آنها به‌صورت کمدهی (خنده‌آور) و علیه مسلمانان اعم از ترکان عثمانی یا سایر مسلمانان در اروپا به‌نمایش در می‌آمده و مورد تایید کلیسا و حکام اروپایی و بخشی از روشنفکران اروپا — که مخالف دین بوده‌اند — نیز، بوده است.

ولی مقامات متشخص و افراد مبرز، مرگمرا بر طلاق زن خویش ترجیح می‌دهند و دوست دارند که به حیات منکوحه خانمه دهند ولی از اعلام متارکه با مشارالیها امتناع ورزند. طبقات پایین اجتماع نیز تقریباً به هیچوجه به متارکه و طلاق مبادرت نمی‌ورزند.^۵

از آنچه شاردن در مورد نحوه ازدواج و طلاق و رجوع تا طلاق سوم نقل می‌کند و «محلل» یعنی شوهر پس از سه طلاق را تعریف می‌کند، دو نکته آشکار است اول آنکه شاردن چون مسیحی است و در مسیحیت آن روز طلاق مطلقاً حرام و غیرممکن بوده است از نظر او این امر با تعجب یاد شده است و دوم آنکه «شاردن» خود ناظر حتی يك مورد اختلاف بین زن و شوهرهای ایرانی نبوده که کارشان به طلاق سوم کشیده شده باشد و شخصی با آن زن ازدواج کند و سپس او را طلاق دهد تا شوهر اول برای چهارمین بار با او زندگی مشترک تشکیل دهد چرا که شاردن هرچه را دیده یا با واسطه شنیده در سفرنامه خود آنرا بهدقت نقل می‌کند اما در مورد «محلل» او با تحقیق در قوانین اسلامی ازدواج و طلاق آنها را گردآوری نموده و بیان داشته است نه اینکه مورد عینی از این مسئله را در جامعه آنروز ایران مشاهده کرده باشد. «شاردن» درباره این دقت نظر خود چنین می‌گوید:

«مسافرت دوم من (مسافرت اول او از ۱۶۶۴ تا ۱۶۷۰ بهطول انجامید که بیشتر این مدت را در ایران سپری کرده است) در سال ۱۶۷۱ شروع و در سال ۱۶۷۷ پایان یافت، تمایل شدیدی که به شناختن ایران و به نوشتن سفرنامه‌های دقیق و صحیح راجع به آن داشتم مرا واداشت تا در این مدت به اندازه امکان با کمال جدیت به تحصیل زبان فارسی و به شناسایی دقیق آداب و رسوم مردم این کشور پردازم. از این رو مرتباً به دربار و دیوانخانه مراجعه کردم. با بزرگان و دانشمندان به گفتگو پرداختم و خلاصه در کشوری مانند ایران که هم

از لحاظ بعد مکانی و هم از نظر عادات و رسوم برای ما دنیای جدیدی است، آنچه را ممکن بود و برای شناسایی آنچه مربوط به ایران است بهقدری دقت کردم و به اندازه‌ای رنج بردم که بدون اغراق می‌توانم ادعا کنم که اصفهان را بیش از لندن می‌شناسم در صورتی که بیش از بیست و شش سال در شهر اخیر بسر برده‌ام و همچنین زبان فارسی را درست مانند انگلیسی و تقریباً مانند فرانسه صحبت می‌کنم.

تمام طول و عرض کشور ایران را پیموده و همه جای آن را از درهای خزر تا اقیانوس و سرحدات آن مانند ارمنستان و جنوب تا کرانه رود سند دیده‌ام...

به این ترتیب مواد لازم و اطلاعات سفرنامه‌های سفر دوم خود را جمع‌آوری نموده و به ترتیب زیر آنها را مرتب و منون ساختم.

جلد اول شامل یادداشت‌های روزانه‌ای است که مربوط به مهمترین حوادث و مشاهدات من در مسافرت از پاریس به اصفهان پایتخت ایران است...

جلد دوم شامل شرح مخصوص پایتخت ابران یعنی اصفهان... است.

جلد سوم شامل توصیف و تشریح کلی ایران و حکومت و قوای کشور و قوانین و... اصول مونتسکیو است و زندگی اجتماعی و سیاسی و نظامی ایران می‌باشد.

جلد چهارم در شرح مفصل مذهب ایرانیان است، تر این جلد از عقاید عامه، و همه از کتب رسمی مذهبی اقتباس شده است.»

این مجموعه تحت عنوان سیاحت‌نامه شاردن، در دو جلد با ترجمه محمد عباسی در سال ۱۳۵۵ منتشر شده است.

باتوجه به اظهارات شاردن معلوم می‌شود که آنچه او درباره «محلل» نوشته تنها ذکر قوانین و عقاید شرعی است نه اینکه او با چنین موردی در جامعه ایران

۲۱۷۹۰	۱۱۹۳۴۲	لرستان
۴۸۴۴۰	۴۱۱۶۷۹	مازندران
۴۷۲۴۱	۴۰۷۵۷۴	مرکزی
۱۲۹۵۲	۵۲۱۴۷	هرمزگان
۳۶۱۲۱	۲۴۱۹۶۲	همدان
۱۱۷۹۶	۸۹۴۵۲	یزد
۱۰۵۱۸۸۲	۵۷۳۶۸۸۴	جمع

بدیهی است نسبت طلاق به ازدواج در شهرهای بزرگ، شهرهای کوچک و روستاها متفاوت است. بحرانهای فرهنگی در مقاطع مختلف در امر طلاق بی تأثیر نبوده است اما آنچه را که توانستیم از ارگانهای مربوط به امر ثبت ازدواج و طلاق به دست بیاوریم نشان می‌دهد که از هر یکصد ازدواجی که در کشور صورت گرفته حدود بیست طلاق نیز به ثبت رسیده است، اما در مورد کسانی که مجدداً رجوع می‌کنند و با زن مطلقه خود دوباره زندگی می‌کنند آمار دقیق در دست نیست لذاست که ناگزیریم به حدس و گمان و مشاهدات اجتماعی متوسل شویم. اگر از هر ۱۰۰۰۰۰،۰۰۰ ازدواج ۲۰۰،۰۰۰ ازدواج به طلاق منتهی شود از هر ۲۰۰،۰۰۰ طلاق اول کمتر از ۱۰۰،۰۰۰ مورد به رجوع و آشتی منجر می‌شود و از ۱۰۰،۰۰۰ رجوع کمتر از ۱۰،۰۰۰ مورد مجدداً به طلاق دوم منتهی می‌شود و از این تعداد کمتر از ۱۰ مورد به جدایی سوم یا طلاق سوم می‌انجامد، و از این تعداد شاید يك مورد بخواهند که برای چهارمین بار با هم زندگی مشترک باشند. با این محاسبه که بسیار سخاوتمندانه انجام گرفت چرا که مشاهدات اجتماعی ما این احتمال يك در میلیون را نیز ثابت نمی‌کند اما اگر همین احتمال بالای يك در میلیون را بپذیریم با يك حساب ساده در کشور چهل میلیون نفری خودمان (اگر ۲۰،۰۰۰،۰۰۰ میلیون زن و شوهر و خانواده داشته باشیم) تنها باید ۱۰ مورد مسئله «محلل» داشته باشیم و چنین است که اگر از هر کس در جامعه بپرسید که آیا در طول زندگی خود از

برخورد کرده باشد.

چنانچه می‌گوید:

«بخصوص ایرانیان بندرت از این آزادی وسیع در امر تاهل استفاده می‌کنند... طبقات پایین اجتماع نیز تقریباً به هیچ وجه به متارکه و طلاق مبادرت نمی‌ورزند.»

و چنین است که «زان شاردن» مسیحی نمی‌تواند شگفتی خود را در برابر حسن روابط خانوادگی آن روز مسلمانان ایرانی (با وجود آزادی در امر طلاق) کتمان کند. شاید مناسب باشد. پیش از آن که به ادامه سابقه تاریخی مسئله محلل بپردازیم يك نگاه آماری تقریبی به مسئله طلاق در کشورمان داشته باشیم.

بسمه تعالی

امار ازدواج و طلاق از بدو تاسیس ثبت احوال تا

سال ۱۳۵۵

نام استان	ازدواج	طلاق
آذربایجان شرقی	۶۶۰۸۵۳	۱۱۴۲۱۱
آذربایجان غربی	۲۴۸۶۳۴	۳۴۲۵۵
اصفهان	۳۳۹۱۲۴	۵۴۱۷۳
ایلام	۱۶۰۴۹	۸۸۸
بوشهر	۵۱۱۵۱	۵۹۵۱
تهران بزرگ	۵۴۶۳۶۹	۱۸۰۸۶۲
چهارمحال بختیاری	۶۹۳۸۹	۶۱۹۵
خراسان	۶۴۷۲۰۵	۱۸۲۳۱۸
خوزستان	۲۹۸۹۲۵	۶۵۹۶۵
زنجان	۶۴۲۶۹	۹۲۱۱
سمنان	۹۰۲۸۹	۵۶۴۲
سیستان و بلوچستان	۵۸۸۰۱	۷۱۰۵
کرمانشاهان	۱۸۴۰۷۳	۴۰۷۳۳
کرمان	۲۱۷۰۶۳	۳۰۱۲۳
کردستان	۱۴۶۸۱۳	۳۷۲۴۰
کهگیلویه	۴۸۳۴	۷۷۶
گیلان	۳۷۱۹۰۹	۴۳۹۴۶
فارس	۲۸۱۹۸۹	۳۹۹۴۷

کرد.

پیش از آنکه موضوع «محلل» را در هنر و ادبیات کشورمان، بررسی کنیم، این نکته قابل ذکر است که در داستان معروف هزار و یکشب بخشی در ارتباط با (محلل) وجود دارد، اما يك تفاوت اساسی بین برداشت داستان هزار و یکشب از مساله (محلل) با برداشت نویسندگان و هنرمندان غربزده مشاهده می‌شود. در داستان هزار و یکشب ماجرای جوانی نجیب و شریف (علاءالدین) است که در سفر مال و مکتب خود را از دست می‌دهد و در جریان يك مسئله بین سه نفر، يك دختر و پسر دختر که دخترعمو و پسرعمو قبال زن و شوهر بوده‌اند قرار می‌گیرد، پسرعمو به دلیل بداخلاقی و سبکسری خود زنش را برخلاف نصیحت پسرزن - یعنی عموی خود - سه طلاقه کرده است - در داستان هزار و یکشب که امر سه طلاقه یکبار صورت گرفته یا در سه نوبت روشن نیست. اگر هم در يك مجلس صورت گرفته باشد با توجه به اینکه داستان هزار و یکشب که به فارسی در اختیار داریم ترجمه از «الف لیلة و لیله» عربی است و طبق مقررات شرعی اهل سنت سه طلاق در يك مجلس بدون اشکال است قابل پذیرش است. - و از این امر پشیمان شده و می‌خواهد به زن خود رجوع کند که با مخالفت پسرزن (عموی خود) روبرو می‌شود، چرا که می‌خواهد طبق قوانین شرع عمل کند لذا از جوان مسافر «علاءالدین» می‌خواهد که دخترش را با مهریه‌ای سنگین عقد کند تا «علاءالدین» بمخاطر پرداخت مهریه، پس از ازدواج به‌ناچار او را طلاق دهد. اما با تمام توطئه‌هایی که شوهر قبلی توسط پسرزنی انجام می‌دهد تا این ازدواج به طلاق منتهی شود، ولی به دلیل اینکه دختر و علاءالدین - یعنی زن و شوهر هر دو - از این ازدواج راضی هستند و به هم علاقه‌مندند به این جدایی راضی نمی‌شوند و پسر دختر - عموی شوی اول - نیز از این وصلت راضی است، و زن مهریه خود را به شوهر می‌بخشد و آن دو با هم زندگی سعادت بخشی را شروع می‌کنند.

نزدیک شاهد يك مورد زندگی زن و مردی که کارشان به سه طلاق کشیده شده باشد و باز هم بخواهند با هم زندگی مشترک داشته باشند بوده است؟ به‌شما خواهد گفت نه؟ پس چه جای شگفتی که آدمی چون «شاردن» با سالها زندگی پژوهشگرانه و جستجوگرانه در سراسر ایران حتی به يك مورد نیز برخورد نکرده باشد؟

چنین است که بناگزر این پرسش برایمان مطرح می‌شود که: چرا درباره مسئله‌ای که ضریب وقوع آن در جامعه تقریباً صفر است اینقدر قصه و نمایش باید ساخته شود و موضوع بسیاری از آثار هنری معاصر گردد.

۱- داستان (محلل) از مجموعه داستان سه قطره خون نوشته صادق هدایت که بار اول در ۱۳۱۱ به چاپ رسیده است.

۲- نمایشنامه (محلل) بر اساس داستان (محلل) صادق هدایت توسط سرکیسیان^۱ در انجمن ادبی مجله سخن به نمایش درآمده است (۱۳۳۵)

۳- نمایشنامه (محلل) براساس قصه صادق هدایت که توسط گروه هنر ملی به بازیگری عباس جوانمرد در سال ۱۳۳۶ و ۱۳۴۵ به نمایش درآمده است.

۴- فیلم «محلل» براساس قصه صادق هدایت که - توسط پرویز کیمیاوی - در فرانسه ساخته شده است.

۵- نمایشنامه (شهر قصه) نوشته و کار «بیژن مفید» - که بخشی از آن مربوط به «محلل» است - يك بار در جشن هنر شیراز و تلویزیون و دو بار در تالار ۲۵ شهریور سابق به نمایش درآمده است و نوار کاست آن نیز تکثیر و پخش گردیده است.^۲

۶- فیلم سینمایی (محلل) نیز به کارگردانی نصرت کریمی و با سرمایه و امکانات مهدی میثاقیه در سال ۱۳۵۰ به پرده سینماهای کشور راه یافت.

۷- داستان ییندوز از مجموعه قصه‌های کوتاه برای بچه‌های ریش‌دار نوشته جمال‌زاده چاپ اول ۱۳۵۲ و چاپ دوم ۱۳۵۷ این فهرست را کامل

«محلل» - به شیوهٔ اسلام ستیزانه - ناگزیریم دیگر بار به سراغ سرچشمه ادبیات نمایشی - تاتر - در ایران برویم.

اولین تاتر در ایران

«ابوالقاسم جنتی عطائی» در ارتباط با اولین نمایشنامه‌ها و نمایش در ایران در کتاب بنیاد نمایش چنین می‌آورد:

«حسن مقدم» در یکی از سخنرانیهای خود می‌گوید: اولین بنای تئاتری که در ایران ساخته شده در عهد ناصرالدین شاه بوده و آن بنا همین تالاری است که اکنون مرا در آنجا به تشریف قیوم خود مفتخر فرموده‌اید دارالفنون ولی شکل حالیه آن را در نظر نیاورید چه صورت اولی آن تغییر یافته، این بنا با وجود کمی وسعت، تئاتر صحیح و قشنگی بوده به طرز تئاترهای اروپا و گنجایش قریب سیصد نفر تماشاچی را داشته است، مؤسس آن تئاتر آقای مزین‌الله نقاشباشی است، به علاوه اولین پیس‌هایی هم که در آنجا بازی شده پیس‌هایی بود که خود ایشان به ذوق و سلیقهٔ شخصی از مولیر ترجمه کرده بودند.

نقاشباشی که از شاگردان اعزامی به اروپا بود، پس از بازگشت به ایران به امر ناصرالدین شاه تالار نمایشی در دارالفنون آماده کرد و یکی از نمایشنامه‌های مولیر را بنام «گزارش مردم گریز» بعمرض نمایش گذاشت، و بدین ترتیب دیباچه تئاتر جدید در کتاب ادبیات و هنر نمایشی ایران بوجود آمده.

در کتاب تاریخ ادبیات ایران (از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر) ادوارد براون می‌نویسد:

«میزانتروپ» در مطبعه تنویر افکار اسلامبول در سال ۱۸۶۹-۷۰ چاپ شده و عنوانش «گزارش مردم گریز است» اخلاق و حالات اشخاص این نمایش تغییر یافته است و صورت

در این بخش از هزار و یکشب به زیباترین شکل فلسفهٔ این قانون شرع ارائه شده و هنرمندانه نشان داده می‌شود که مردانی که هر دم به طلاق متوسل می‌شوند، افرادی غیر قابل اعتماد و متلونی هستند و زنان، زندگی با چنین مردانی را نه تنها دوست نمی‌دارند بلکه از آن نفرت نیز دارند. و یکی از فوائد این قانون شرع نجات و تأمین آزادی زن از چنگال چنین مردان دمدمی مزاج و هوسران و بوقلمون صفت است.

به‌مرحال هزار و یکشب که در حدود سال ۱۳۶۰ ه . ق از زبان عربی توسط میرزا عبداللطیف طوجی تبریزی به فارسی برگردانده شده دارای موضوع «محلل» است، اما به دلیل اینکه درست بر خلاف برداشت غریب‌دگان راجع به این قانون شرعی است به هیچ نحو نمی‌توان آنرا در سلسلهٔ داستانه‌ها و نمایشنامه‌های «محلل» اسلام‌ستیز، قلمداد نمود بلکه این بخش از هزار و یکشب که در آن به فلسفهٔ عدم رجوع مرد پس از طلاق سوم اشاره شده را باید حکایتی کاملاً اسلامی محسوب نمود.

«این ندیم» و بسیاری از محققین دیگر اصل هزار و یکشب را از ایران می‌دانند اما «فن هاجر یوگشتال» آلمانی، «فوبید» هلندی، «استرب» دانمارکی معتقدند اصل هزار و یکشب هندی است و قبل از حملهٔ اسکندر به ایران از هندوستان به ایران آمده و به «هزار دستان» معروف شده و قصه‌های ایرانی بسیاری به آن افزوده گشته است و در قرن سوم هجری به عربی برگردانده شده و از بغداد به مصر رفته و در آنجا نیز قصه‌هایی بدان اضافه شده است و در حدود قرن دهم هجری در مصر تکوین یافته و به صورت «الف لیله و لیله» کنونی درآمده است. از نظر پژوهش ما، چه ریشهٔ آن هندی باشد یا ایرانی، «الف لیله و لیله» - هزار و یکشب کنونی - کاملاً رنگ و بوی اسلامی دارد و تمام اسامی و اشخاص آن نیز از سلاطین و افراد معمولی مربوط به دوره‌های خلافت و حاکمیت به اصطلاح اسلامی هستند. لذا برای پیگیری موضوع

ایرانی به خود گرفته و مکالمات تمام منظوم و خیلی به اصل نزدیک است و گاه‌گاه اصطلاحات و امثال فارسی هم دیده می‌شود که به جای امثال فرانسوی گذاشته شده است.

اولین نمایشنامه‌هایی که به تقلید از اروپائیان نوشته شده و فعلاً در دست می‌باشد یکی آثار نمایشنامه‌نویس معروف آذربایجانی «فتحعلی آخوندزاده» است که به وسیله میرزا جعفر قرچمداغی به فارسی ترجمه شده است که باید جزء آثار تاریخی ایران به حساب آورد و دیگری نوشته‌های منسوب به «پرنس میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله» می‌باشد، شاید اولین نمایشنامه‌هایی که به زبان فارسی با اسلوب اروپایی نوشته شده آثار «میرزا ملکم خان» باشد. قسمتی از این نمایشنامه‌ها در سال ۱۳۳۶ قمری در روزنامه اتحاد تبریز چاپ شده است اولی مجموعه کامل آنها فقط در سال ۱۳۴۰ در برلن انتشار یافته است. در دوره ناصری، عمادالسلطنه حسینقلی قاجار و شاهزاده حاجی محمدظاهر میرزا پیدا شدند و با تهیه و ترجمه بیس راه تحریر و تنظیم نمایشنامه را برای دیگران باز کردند.»

- نخستین مسافران که با یک سفر به کشورهای اروپایی و بخصوص فرانسه چنان واله و شیدای پیشرفتهای سیاسی، علمی و صنعتی غرب شدند که بدون تردید راه طی شده توسط ملل اروپا را تنها راه نجات و سعادت می‌شمردند و به همین لحاظ قهرمانان فرهنگی رنسانس و انقلاب کبیر فرانسه برای آنان از عظمتی ویژه برخوردار بود، ولتر و مولیر جزء اولین پیامبران غرب به‌شمار می‌آمدند و کلیسا ستیزی و دین‌ستیزی و اصلاح‌طلبی در دین جزء اولین گام‌های انقلابی و مترقی به حساب می‌آمد. مولیر نمایشنامه‌نویس دربار فرانسه که به فرمان شاه مأمور شد در نمایشنامه‌ای کمدی، ترکان مسلمان عثمانی را به باد مسخره و استهزاء بگیرد یکی از رهبران ذوقی و فکری روشنفکران غربزده دوره قاجار شمرده می‌شد. پیر مارتینو درباره اولین نمایشنامه کمدی که شرق در آن به تمسخر گرفته شده است چنین می‌نویسد:

نخستین نمایشنامه کمدی که در آن شرق بهراستی نمودار شد به نام «Bougeois, Genthommos» بود. اوضاع و احوالی که موجب نوشتن این نمایشنامه شد به خوبی شناخته شده است. می‌دانیم که سفیر معروف ترك سلیمان «Mutaferr oea» (۱۶۶۹) چنانکه باید خونخواهی لوئی چهاردهم را تشفی، نداد و موجب حیرت درباریان کنجکاو شد، این عدم توفیق غیرمترقب و ناگوار طبعاً واکنشی برانگیخت یعنی فرانسویان را به ریشخند کردن سفیر ترکان تحریک و تشویق کرد و سفیر هنوز به ماری نرسیده بود که تصنیف‌سازی درباره او و دست‌انداختن حرکات و اطوارش آغاز شد، مولیر به فرمان شاه مأمور شد در نمایشنامه‌ای کمدی، ترکان را به باد تمسخر و استهزاء بگیرد. او می‌بایست هرچه زودتر نمایشنامه‌ای بنویسد و باله‌ای که (بتوان چیزهایی از پوشاک و حرکات و اطوار ترکان در آن نمایش داد) بر آن ضمیمه کند.

مدارک و اطلاعات مستندی در اختیار مولیر گذاشته و شوالیه Darvieux را که سالها در ترکیه به سیر و سیاحت پرداخته بود با او آشنا کردند و شوالیه مولیر را از جامه و آداب و رسوم ترکان آگاه ساخت، چنین می‌نماید که مولیر چندان در بند دامن رنگ و نگار محلی به نمایشنامه خود نبوده است و فقط می‌خواسته با یادآوری مراسم و تشریفاتی در دربار که مفرح و سرگرم‌کننده به نظر آمده بود، تجدید خاطره زبانی که بی‌خبران به علت ناآشنایی آن را مضحک یافته بودند بکند، و به فرجام وصف جامه‌ای بر اندام Gleonte که کاملاً مسخره می‌نمود، سفیر بازگشته را ریشخند کند.

اینها همه خصوصیات بس سطحی و سرسری بود... نویسدگان از این نخستین تجربه درسی ارزنده گرفتند یعنی آموختند که اگر

بخواهند آسیا را به صورتی مفرح بنمایانند مرجحاً باید برونی‌ترین اشکال زندگی شرقیان را به‌صورتی سطحی و ناهنجار نمایش دهند.»

به هرصورت آثار مولیر جزء اولین آثاری است که توسط غربزدگانی چون «میرزا ملکم خان» و «میرزا فتحعلی آخوندزاده» و دیگران به‌فارسی برگردانده شد و تا سالیان درازی به نمایش درمی‌آمده است یا دستمایه نوشتن آثاری نمایشی در ایران بوده است.

دین‌ستیزی غربیان و غربزدگان ایرانی

این طبیعی است که غربزدگان نخستین به محض آموختن اندکی از زبان‌های اروپایی و دیدن چند نمایش در سالن‌های آن دیار به سمت آثار ادبی و نمایشی اروپایی که چیزی راجع به اسلام و ایران و شرق را در خود دارد جلب شوند و از دریچه چشم همان اندیشمندان و هنرمندان غربی به اسلام و ایران بنگرند بدون اینکه با نگاهی پژوهشگرانه و دیدی کنجکاوانه نظاره‌گر ریشه مسایل باشند و چنین بود که این غربزدگان همچون ولتر اسلام را با مسیحیت آن روز اروپا مشابه می‌انگاشتند و روحانیون مسلمان را با کشیشان برابر می‌شمردند، با وجودیکه ولتر و سایر نویسندگان اروپایی به دلیل وجود جو خفقان حاکم بر اروپا که توسط کلیسا ایجاد شده بود برای مبارزه با کلیسا راه‌های پیچیده‌ای را برگزیده بودند اما این ترفندها را روشنفکران غربزده ایرانی نه می‌شناختند و نه در صدد شناختن آن بودند.

ولتر و اسلام

«پیر مارتینو» درباره «ولتر» می‌گوید:

ولتر در تمام تراژدی‌های (غریب و اجنبی) که نوشته است فقط جنبه‌های خاصی از شرق را - که فقط از چشم فلسفه بدان می‌نگرد مطالعه و بررسی کرده است مثلاً در تراژدی محمد آنچه بد و زشتی و پلیدی در جهان هست به پیغمبر اسلام نسبت داده است.

بفراستی چرا ولتر وقیحانه ماهیت واقعی پیغمبر اسلام را قلب کرده است. حال آنکه بررسی‌ها و تحقیقاتی که در زمان خود او به تازگی انجام گرفته بود به وی امکان می‌داد که نقشی معقول از پیغمبر تصویر کند. چون ولتر می‌خواست از محمد (ص) برای بیان محتاطانه بعضی معتقدات و نظرات آزاداندیشان، آنچنان که از گزند مفتشان دولت، کلیسا مصون بماند سود برد، پس در واقع ولتر در تراژدی محمد با تمصبات و خرافات مذهبی به مبارزه برمی‌خیزد، در نتیجه ولتر در همه نمایشنامه‌های شرقی خود مفهوم تصور فلسفی خویش را از شرق جلوه‌گر می‌سازد و از این‌رو غرض اولین، که نوشتن نمایشنامه با موضوعی شرقی است نقض می‌شود به همین علت در تراژدی‌های او نوعی روحیه تبلیغ (فکر و نظر فلسفی) غلبه دارد و واقع‌گرایی از لحاظ اخلاقی و دادن رنگ و نگار محلی اصلاً مطرح و مورد توجه ولتر نیست خاصه که غالباً دلمشغولی‌هایی خدعه‌آمیز و محیلانه و نقشه‌هایی را که برای گیرانداختن و مجاب کردن دارد پنهان می‌کند.... نوشتن تراژدی محمد به ظاهر شگفت‌انگیز می‌نماید. ولتر آنرا درست به هنگامی که از برکت زحمات و مجاهدات متالین و پروتستان و فلاسفه پیدایش مفهوم و تصور اندیشمندانه‌ای از اسلام در قرن هجدهم آغاز شده بود نگاشت اما محمد در تراژدی ولتر (با محمد واقعی پیامبر اسلام کوچکترین شباهتی

ندارد) ولتر چنانکه گفتیم از محمد، جان‌پناهی برای اظهار بعضی عقاید فلسفی و مبارزه با تعصبات مذهبی بی‌بیم و هراس و پروای مفتشان ساخته است، غرض وی نوشتن نمایشنامه‌ای فلسفی و دقیق‌تر بگوئیم دعوت به رواداری و تسامح و پیکار با تعصبات و خرافات‌پروری بود نه خلق تراژدی، از این رو آنچه را که به پای محمد گذاشته به حساب مسیحیت باید گذاشت و منظور وی از مکه روم است... ولتر نخست در تراژدی موسوم به Lefantisne (۱۷۴۲) از محمد (ص) به زشتی سخن گفت و چندی بعد اعتراف کرد که به خطا رفته است، پیامبر اسلام را با کرامول برابر دانست و او را مردی بزرگ یعنی کشورگشا، قانونگذار، سلطان و پیشوای مذهبی، مردی که بزرگترین نقش ممکن را در روی زمین برعهده داشت جلوه داد. ولتر مودیان مسیحیت را با اسلام قیاس می‌کند^{۱۱} اما روشنفکران غربزده ایرانی که بی‌چون چرا شیفته غرب شده بودند و عقل و هوششان را ظواهر غرب ربوده بود همان ولتر نخستین و آثار اولیه او را می‌خواندند و ترجمه می‌کردند.

اسلام‌ستیزی و ادبیات مشروطه

پس از قیام مشروطه در ایران که مطبوعات همچون قارچ از هر کجا می‌روئید و کولمباری از ترجمه رمانها و نمایشنامه‌های اروپایی و بخصوص فرانسوی را که سوغات اروپارفتگان و غربزدگان بود به ارمغان می‌آورد، دین‌ستیزی و اسلام‌ستیزی را بعنوان راهی نجات‌بخش و سعادت‌آفرین پیش روی همگان و در دسترس عامه مردم قرار داد.

انتشارات دوره مشروطه که اکثر آنها توسط اروپارفتگان و غربزدگان اداره می‌شد و از آن بعنوان رکن چهارم مشروطیت و مهم‌ترین پایه دمکراسی یاد می‌کردند چنان وقیحانه اسلام‌ستیزی را در برنامه خود قرار داد که شاید یکی از مهمترین دلایل تحصن

مرحوم شیخ فضل‌الله نوری را در جوار حضرت عبدالعظیم و اختلافات دردناک و فاجعه‌آفرین بین روحانیت بنیانگذار مشروطه را همین تبلیغات مطبوعاتی بتوان شمرد. چرا که در اکثر لوایح مشروطه‌خواهان مشروعه‌مطلب بخش مهمی به این امر اختصاص داده شده است.

در اولین لایحه که زیر نظر شیخ شهید به‌طبع رسیده آمده است:

«از جمله يك فصل از قانونهای خارجه که ترجمه کرده‌اند این است که مطبوعات مطلقاً آزاد است (یعنی هرچه را هر کس چاپ کرده دگر احدی را حق چون و چرا نیست) این قانون با شریعت ما نمی‌سازد. بلکه علماء عظام تغییر دادند و تصحیح فرمودند زیرا که نشر کتب ضلال و اشاعه فساد در دین اسلام ممنوع است، کسی را شرعاً نمی‌رسد که کتابهای گمراه‌کننده مردم را منتشر کند و بدگویی و هرزگی را در حق مسلمانی بنویسد و به مردم برساند. پس چاپ کردن کتابهای ولتر فرانسوی که همه ناسزا به انبیاء علیهم السلام است... و روزنامجات و لوایح مشتمل بر کفر ورده و سب علماء اسلام تماماً در قانون قرآنی ممنوع و حرام است. لامذهبا می‌خواهند این در باز باشد تا این کارها را بتوانند کرد.»^{۱۲}

از اظهارات شیخ شهید چنین برمی‌آید که آنچه در آن روزگار از آثار ولتر در مطبوعات ایران به چاپ رسیده همان آثار اسلام‌ستیزی یا آثار اولیه ولتر بوده است. چرا که ولتر در پایان زندگی سراسر متلاطم و تلاش و جستجوی خویش چنان مجذوب و شیفته دین اسلام و پیامبر مسلمانان گشت، که به اساتید دروغگوی خویش هجوم برد و آنان را به باد ناسزا گرفت.

جواد حدیدی در کتاب اسلام از نظر ولتر^{۱۳} در مورد اعتقاد ولتر نسبت به ازدواج و طلاق و مساله محلل از نظر مسلمین و اسلام چنین می‌آورد:

«یکی از بزرگترین دلایلی که مسیحیان، تا آن روز، علیه مسلمانان اقامه می‌کردند این بود که اسلام را دینی طرفدار شهوت و لذات جسمانی و مسلمانان را مردمی شهوت‌پرست می‌دانستند. ولتر در این باره به سوابق تاریخی ملل قدیم مراجعه می‌کند و پس از مطالعه در آداب و رسوم آنان نتیجه می‌گیرد که:

برخلاف آنچه مسیحیان می‌گویند، دین محمد هرگز تمایلات شهوانی را رواج نداده است... شاید هرگز قانونی کاملتر از شوانین قرآن درباره طلاق وضع نشده باشد...

لارشه «عیاش بی‌ابرو که میان قرآن و تورات فرقی نمی‌گذاشت» به انتقاد از فلسفه تاریخ «او قیام کرده بود و درباره دین محمد داد سخن داده بود» این هزئه بی‌سواد که عمری را در اغوش زنان هرجایی گذرانده بود و کتاب آسمانی مسلمانان را مجموعه‌ای از فنون خوشگلرانی می‌پنداشت بمرغم نظریات ولتر اظهار داشته بود که هرگاه مسلمانی زنش را طلاق بدهد، در صورتی می‌تواند دوباره او را به عقد خود درآورد که زن دست‌کم یک شب را در بستر مرد دیگری بسر برده باشد. پس ولتر به قرآن مراجعه می‌کند و همه آن را ورق می‌زند و چنین چیزی در آن نمی‌یابد، آنگاه در برابر دشمن بیا می‌خیزد.

«هرگز چنین نیست. باید این عیاش بی‌ابرو سوره دوم کتاب بزرگی را که جبرائیل برای مؤمنین آورد بخواند تا بفهمد که مسلمانان در صورت عدم توافق با همسران خود می‌توانند آنان را طلاق دهند و هر وقت که بخواهند دوباره به عقد خود درآورند»

ولتر برای اثبات مدعای خود شواهد متعددی در دست دارد که بیشتر آنها از قرآن «سپیل» اقتباس شده است. مهمترین این شواهد آیات ۲۳۶ و ۲۳۷ از سوره بقره است که ترجمه تحت اللفظی آنها برابر متن فرانسو ولتر به شرح زیر

است:

اگر زنان خود را طلاق بدهید مرتکب جنایتی نشده‌اید، مشروط بر این که هنوز با آن همبستر نشده و مهری نیز برایشان تعیین نکرده باشید، ولی اگر مهری برای آنان تعیین کنید و بخواهید پیش از نزدیکی آنان را طلاق دهید باید نیمی از حقوق تعیین شده را به آنان بپردازید، مگر این که شوهر جدید از پذیرفتن آن خودداری کند.

ترجمه تحت‌اللفظی متن آیات قرآن به شرح زیر است:

آیه ۲۳۶، نیست گاهی بر شما اگر زنان را طلاق دهید، مادام که با ایشان نزدیکی نکرده باشید، و مهری نیز برایشان معین ننموده باشید، ولی آنان را از دارایی خود برخوردار کنید توانگر به اندازه توانائیش، و درویش به‌اندازه توانائیش (انان را) برخوردار کنید. به‌نحوی شایسته، این، بر نیکوکاران واجب است.

آیه ۲۳۷ «و اگر آنان را طلاق دهید، پیش از این که با آنان نزدیکی کرده باشید و در حالیکه برایشان مهری معین نموده‌اید پس باید نیمی آنچه را که مقرر داشته‌اید به آنان بپردازید مگر این که بر شما ببخشاید، یا کسی که بستن نکاح در دست اوست بر شما ببخشاید، که بخشودن به تقوی نزدیک‌تر است. و نیکی بر یکدیگر را از یاد مبرید، خدا بر آنچه می‌کنید آگاه است.» بنا بر این در آیات مورد استناد ولتر بحثی از «شوهر جدید» به میان نیامده، بلکه ولی یا نماینده زن - کسی که بستن نکاح در دست اوست - منظور می‌باشد. ترجمه غلط این آیات موجب شده بود که ولتر و برخی دیگر مسأله محلل و واسطه را بر این دو آیه منطبق کنند.

ولتر برای ارباب لارشه عباراتی را که هیچگونه رابطه‌ای با قرآن و زبان عربی ندارد بعنوان متن اصلی آیات فوق... درج می‌نماید. البته چنانکه می‌دانیم آیه ۲۳۰ از سوره بقره

وساطت محلل را پس از طلاق سوم واجب می‌گرداند. تذکر لارشه نیز در (متمم فلسفه تاریخ، تالیف ولتر) اشاره به همین مسأله بوده است ولی ولتر که جزئیات مسائل فقهی مسلمانان را نمی‌دانست از اظهارات او چنان به خشم می‌آید که می‌گوید:

«همه کتابهایی را که مسیحیان تاکنون درباره مسلمانان نوشته‌اند باید بر آتش افکند.»
ولتری که در زمان شیخ فضل‌الله نوری در مطبوعات ایران به نمایش درمی‌آمد همان ولتر گمراه نخستین و آثار ضداسلامی او مانند فتایسم اولین اثر گستاخانه و پر از دروغ و فحاشی‌های کلیسایستدانه بود نه آن «ولتر» راه‌یافته در سال ۱۷۷۶ که این کلام را از عمق جانش به‌گوش جهانیان فریاد می‌کشید:

«من در حق محمد بسیار بد کردم»
گروه دیگری را که شیخ شهید در زمان مشروطه به آنان می‌تاخت بایی‌ها و بایی‌مسلك‌ها بودند با توجه به اینکه شایع بود که قیلم محلل را این گروه ساخته‌اند و چنانکه بعداً خواهد آمد مرحوم شهید مطهری نیز به این نکته اشاره‌ای دارد لازم است که دیدگاه این قرقه شبه‌مذهبی را نیز در مورد مسأله طلاق و محلل جوویا شویم.

بایی‌ها و بهائی‌ها و محلل

در اینجا لازم است به دیدگاه بایی‌ها و بهائی‌ها نسبت به مسأله طلاق و محلل اشاره‌ای داشته باشیم پیش از مشروطه توسط سیاست‌های استعماری فرقه‌هایی شبه‌مذهبی پایه‌گذاری شد که از آن جمله وهابیت و بایی‌گری و بهائیگری را می‌توان نام برد در ایران ماجرای سیدباب و بایی‌ها در دوره ناصرالدین شاه قاجار به اوج خود رسید و پس از آن به‌صورت يك حزب و يك گروه منسجم به حیات خود ادامه داد و در دوران مشروطه بایی‌ها از مدافعان سرسخت مشروطه^{۱۴} غیر مشروعه بودند و این در حالی بود که بهائی‌ها علی‌الظاهر با مشروطه موافقی نداشتند ارتباط

تنگاتنگ بایی‌ها و غریزدگان در این دوران از مسایلی است که تاریخ مشروطه گواه آنست چرا که هر دو سر بر آخر غرب و بخصوص انگلیس داشتند و تقریباً در تمامی جریانات از موضعی واحد به اسلام و روحانیت حمله می‌کردند.

بایی‌ها در مورد مسأله طلاق و طلاق‌های مکرر دارای چنین نقطه‌نظری بوده و هستند. سیدباب در باب ثانی عشر از واحد سادس «بیان» می‌گوید:

«طلاق دادن جایز نمی‌شود مگر پس از اینکه يك سال صبر کند، و اگر در این يك سال صلح و موافقت و اتفاق حاصل نشد طلاق حلال خواهد شد، و هر موقمی که خواست رجوع کند به زوجه خود تا نوزده مرتبه می‌تواند و از حین افتراق تا حین رجوع باید نوزده روز باشد.»

میرزا بهاء در این مورد مطلبی گنگ و مبهم ارائه می‌دهد او در کتاب اقدس (ص ۲ س ۵) می‌گوید: «نهی کرده است خداوند شما را از آنچه به‌جا می‌آوردید بعد از طلاق سومی و این فضلی است از جانب او تا شکرگزاری کنید و این حکم از قلم امر در لوح نوشته شده است.»

در این مورد همانگونه که بالا آمد معلوم نیست نظر میرزا بهاء چیست آیا زن و شوهر پس از طلاق سوم با هیچکس نباید ازدواج کنند یا با هم نمی‌توانند ازدواج کنند.

بهرحال مخالفت بایی‌ها با قانون اسلام (که پس از سه طلاق زن و شوهر نمی‌توانند با هم زندگی مشترک داشته باشند) به صراحت و روشنی آشکار است چرا که تا نوزده مرتبه رجوع را جایز می‌شمارند.

ادبیات مشروطه تداوم ادبیات غرب

پس از شهادت شیخ فضل‌الله نوری و انزوای روحانیت و به بارنشستن توطئه‌های غریزدگان و سیاست‌های استعماری تنها آزادی‌ای که برای مطبوعات، به‌جا ماند همان دین‌ستیزی و اسلام‌ستیزی بود. در دوره حکومت رضاخان که سفر به اروپا

گسترش یافت و تحصیل در کشورهای غربی و مخصوص فرانسه جزء اولین گامهای دخول به تمدن محسوب می‌شد، تعداد بیشتری از ایرانیان مجذوب هنر و ادبیات بجای‌مانده از رنسانس و انقلاب کبیر فرانسه شدند و اکثر آنان نیز همان عناصر اصلی در ادبیات فرانسه یعنی دین‌ستیزی، اسلام‌ستیزی و ملاستیزی را با خود بمسوغات آوردند و بیشتر آنها که اهل ذوق و ادب بودند از اشاعه آن دریغ نورزیدند.

«صادق هدایت» که خصومت سرسختانه‌ای با روحانیت و اسلام داشت در سال ۱۳۱۱ مجموعه داستانی تحت عنوان سه قطره خون منتشر نمود در این مجموعه يك داستان تحت عنوان محلل به چشم می‌خورد. این داستان از چهارچوبی کاملاً غربی برخوردار است و تحت قواعد پیس‌های اروپا نگاشته شده یعنی تمام شخصیت‌های داستان که در آغاز مطرح می‌شوند هر کدام به نوعی در پایان قصه نیز به کار می‌آیند و حوادث و اتفاقات کاملاً در اختیار نویسنده قرار دارند. شاید این قصه ایرانیزه شده نمایشنامه (محلل) لوساژ باشد با این تفاوت که نمایشنامه لوساژ خنده‌آور ولی اثر «صادق هدایت» تأسف‌بار و نفرت‌انگیز است.



صادق هدایت کیست؟

هدایت در خانواده‌ای اشرافی به سال ۱۲۸۱ ه. ش. در شهر تهران به دنیا آمد، در شش‌سالگی به مدرسه علمیّه رفت، پس از آموزش ابتدایی راهی دارالفنون شد تا سال سوم در آنجا درس خواند ولی

پس از مدتی توانست در آنجا به تحصیل ادامه دهد و برای یاد گرفتن زبان خارجی به مدرسه «سن‌لویی» رفت و در آنجا زبان فرانسه را فراگرفت و به نامه‌نویسی به انجمن‌های ادبی اروپا پرداخت و کتابها و رساله‌های دلخواه خویش را به این وسیله بدست می‌آورد. او در سال ۱۳۰۲ کتاب «انسان و حیوان» و در ۱۳۰۶ فوائد گیاهخواری «چاپ برلین» را انتشار داد. او در این کتاب زیر نفوذ اندیشه‌های بودایی، آشکارا تفر خود را از کشتن جانوران بیان می‌کند و در سود گیاهخواری داد سخن می‌داد. در همین سالها با دلبستگی زیاد به خواندن علم سرائر پرداخت و کتابهای بسیار در (جفر و اصطربلاب) پیشگویی و روح‌شناسی از اروپا بدست آورد و خواند.

در سال ۱۳۰۴ در مسابقه اعزام دانشجویان به اروپا شرکت جست و موفق شد به اروپا برود ابتدا برای آموزش عالی مهندسی وارد بلژیک شد ولی سال بعد او را با دانشجویان دیگر برای تحصیل در دانشکده معماری به پاریس فرستادند ولی آموزشهای ریاضی و معماری با دلبستگی‌های عاطفی و ادبی او سازگار نبود و آنها را ترك گفت. چهارسال در اروپا ماند و در همان سالها در روزنامه‌های فرانسه مقاله‌ها و داستانهای چندی بمچاپ رساند وی به زبان فرانسه تسلط داشت و از زبانهای انگلیسی و عربی نیز بمخوبی می‌توانست بهره بگیرد، بعدها زبان پهلوی را نیز فراگرفت.

در همین سفر اروپا به اندیشه خودکشی اقتاد و خود را در رودخانه «مارن» انداخت ولی نجاتش دادند. پس از بازگشت از سفر اروپا مدتی بیکار بود، نخست به استخدام بانک ملی ایران درآمد و بعد به تناوب در اداره‌ها و سازمانهای دیگر رفت. اداره کل تجارت (۱۳۱۱) وزارت خارجه، شرکت کلی ساختمان ایران (۱۳۱۵)، در همین سال به هندوستان رفت و در آنجا نزد «استاد انگلساریا» به فراگرفتن زبان پهلوی پرداخت.

در سال ۱۳۱۶ به ایران بازگشت و دگربار وارد خدمت بانک ملی شد و بعد به اداره موسیقی ملی

(۱۳۱۷) و سپس به دانشکده هنرهای زیبا رفت (۱۳۲۰) و تا پایان زندگی در این دانشکده با سمت‌های مختلف کار کرد.

در سال ۱۳۲۴ به تاشکند «ازبکستان شوروی» رفت و دو ماه در آنجا بود، در نخستین کنگره نویسندگان ایران که به ابتکار انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی در تهران تشکیل شد به‌عنوان عضو هیئتمدیره برگزیده شد (۱۳۲۵).

هدایت با مجله‌های موسیقی، سخن و پیام نو همکاری داشت. نخستین دوستانش: مسعود فرزاد، بزرگ علوی، مجتبی مینوی بودند. دوستان بعدی هدایت: مسعود رضوی، خانلری چوبک، انجوی شیرازی و حسن قائمیان بودند. مینوی در نشست یادبود هدایت گفت:

«هر يك از ما شخصیت خود را داشت. اجتماع ما غالباً در قهوه‌خانه و رستورانها اتفاق می‌افتاد و اگر این را از مقوله تجاهر به فسق نشمارید، گاهی مشروب‌های قوی‌تر از آب نیز می‌نوشیدیم»

هدایت از سال ۱۳۲۷ به بعد در اندیشه سفر به فرانسه و شاید سفر به دیار خاموشان بود. در این سالها با کافکا همدم و همدل شده بود. مسخ را ترجمه کرد (۱۳۲۹) و پیام کافکا را نوشت. هدایت در آرمه ۱۳۲۹ به فرانسه رفت و چهارماه بعد در فروردین ۱۳۳۰ در پاریس با باز کردن شیر گاز خود را کشت.^{۱۵}

بجاست چند اظهارنظر در مورد هدایت از نگاشته‌های جلال‌الاحمد را در اینجا بیاوریم:

«هدایت فرزند مشروطیت است و نویسنده دوره دیکتاتوری... در دوران عمر خود یا شاهد هرج و مرج سیاسی بوده است یا شاهد دیکتاتوری خفقان‌آور، واقعیتی که در تمام عمر چهل و چند ساله او بر ایران مسلط بوده است جز ابتذال، جز گول و فریب، جز فقر و مسکنت، جز هرج و مرج و دست‌آخر جز قلبری چمپیزی بوده

است؟ مشروطه‌ای که نه معنا و دوامی داشته و نه خیر و سعادت با خود آورده و بعد نیز حکومت متمرکز که در زیر سرپوش ترقیات شعشعانه‌اش هیچ چیز جز خفقان مرگ و جز بگیروبیند نداشته است.»^{۱۶}

«می‌بینیم که هرچه در دوره مشروطه و چه پس از آن ادبیات غافل مانده است: یعنی چون هنوز خستگی رکود دوره صفوی را در می‌کند؟ به هر صورت جمال‌زاده و دهخدا و بهار که پیش از هدایت به راه افتادند گرچه هر سه نفر به زبان مردم کوچه توجه کردند.»

«درباره صادق هدایت که پیش‌کسوت ما بود این دنبال‌کننده راه خیام، این نویسنده چند ارزشه که در نیستی عمل می‌کرد (و با خودکشی اغلب قهرمانهای داستانهایش و نیز با خودکشی شخصی). اگر بخواهیم تحلیلی به‌سرعت از کار او کرده باشیم باید گفت که او نویسنده دوره خفقان است (با یوف کور شاهکارش) که تحمل دوره پس از آن را ندارد تحمل هرج و مرج پس از شهریور بیست راه، و گرچه حتی در خودکشی او نوعی تجدیداعتبار و حیثیت می‌توان دید برای اشرافیت سلب حیثیت شده پس از مشروطه که بایست جای خود را به تازه‌وران رسیده‌های بورژوا بدهد، اما هدایت در این مبارزه با طبقه جانشین شکست می‌خورد. تمایلات توده‌ای او نیز به همین دلیل بود...»^{۱۷}

«هدایت گرچه با یوف کور هوای حکومت پیش از شهریور ۱۳۳۰ را ابدی کرده است اما انگار که با فرهنگ اسلامی بریده است و حتی با آن کین می‌توزد. علویه خانم و «محلل» و انبران به جای خود، در هیچ‌جا از کار وسیع او اثری از دوره اسلامی نمی‌بینیم، کوشش او گاهی در راهی است که به زردستی بازی دوره پیش از شهریور ۲۰ مند می‌دهد و آیا به این دلایل نیست که خود او دست‌آخر همان سنگ ولگرد را

بنای ناسازگاری را با او بگذارد و میرزا یدالله مجبور می‌شود که در يك مجلس زنش را سه طلاقه کند (این همان شیوه‌ای است که تمام اسلام‌ستیزان، حيله‌گرانه در آثارشان به آن توسل جسته‌اند) و پس از آن پشیمان می‌شود و به دنبال «محلل» می‌گردد و بالاخره بقال زشت و کثیف سر محله را برای اینکار برمی‌گزیند و زن را به عقد او درمی‌آورد و دیگر بقال راضی به طلاق دادن زن نمی‌شود و به همین علت میرزا یدالله آواره کوه و صحرا می‌شود و از لباس روحانیت چشم می‌پوشد و مرتد می‌شود و معلم می‌شود و روشنفکر... و بقال نیز با آن زن زندگی می‌کند تا اینکه زن به فکر زیارت رفتن می‌افتد و با پسر دوساله بقال می‌رود و دیگر خبری از او نمی‌شود. صحنه‌ای که صادق هدایت این ماجرا را در آن چیده، قهوه‌خانه‌ای است که تصادفاً میرزا یدالله و بقال در آن قهوه‌خانه بهمم برمی‌خورند بدون اینکه یکدیگر را بشناسند و هر کدام بخشی از زندگی پرمال و مصیبت‌بار خود را برای دیگری تعریف می‌کند تا اینکه در پایان، آن دو یعنی میرزا یدالله و بقال متوجه می‌شوند که دیگری کیست. در این داستان کوتاه چند صفحه‌ای تناقضات فراوانی به‌چشم می‌خورد از جمله در جایی راجع به وضع مالی روحانیون از زبان میرزا یدالله یعنی همان روحانی کافر شده می‌نویسد:

«به هر حال بعد از فوت مرحوم ابوی من جانشین او شدم و در خانه را باز کردم خوب يك خانه با يك مشت خرت و خورت هم برایمان گذاشت. خودم هنوز طلبه بودم و ماهی چهار تومان با پنج من گندم مستمری داشتیم، به اضافه ماه محرم و صفر نانمان توی روغن بود، يك لفت‌ولیس می‌کردیم.

و در جایی دیگر میرزا یدالله از رفتار و سلوک و اخلاق خوب همسرش چنین می‌گوید:

«همیشه گوشه چادر نماز به دندانش بود، رختها را با دستهای کوچکش می‌شست، روی بند می‌انداخت، پیراهن و جورابم را وصله می‌زد

چنانچه در آغاز به اشاره رفت شخصیت‌هایی چون هدایت را که خود الگویی برای بسیاری از نویسندگان و هنرمندان ما بوده‌اند باید پیش از آنچه در بالا آمد مورد ارزیابی و دقت‌نظر قرار داد. چرا که ایشان، هرچه عقب‌افتادگی و مصیبت در جامعه می‌دیدند به حساب اسلام می‌گذاشتند و فرهنگ سنتی آن روز را که تنها ظواهری از اسلام را پیرایه خود کرده بود و در بطن خود معجونی از زردشتی‌گری، مسیحی‌گری و خرافه‌گرایی را بیش از فرهنگ اسلامی حمل می‌کرد معادل فرهنگ اسلامی می‌شمردند. اگر با خوش‌بینی به برداشت این هنرمندان از اسلام بنگریم باید گفت که آنان عیوب و مفساد رفتار و کردار مسلمانان را از ناتوانی اسلام در برخورد با مسائل اجتماعی می‌دانستند و این در حالی بود که نه اسلام را می‌شناختند و نه مردم را. با این حال ناگفته نگذاریم که آبادی میخانه ز ویرانی ما بود.

محلل در سه قطره خون

گرچه محلل به عنوان يك قصه در مجموعه سه‌قطره خون به چاپ رسیده ولی به روشنی پیداست که بیشتر يك نمایشنامه تک پرده است تا يك داستان کوتاه. چنانکه اگر بخواهیم این داستان را در محدوده امکانات داستان‌سرایی بررسی کنیم از نقاط ضعف و کاستی‌های آشکاری برخوردار است که از جمله گفتگوی دو نفر در کنار یکدیگر و روبرو که چند سال پیش با هم درگیری داشته‌اند در حالی که هم‌اکنون هیچکدام همدیگر را به‌جا نمی‌آورند مگر در پایان که نویسنده چنین خواستی دارد.

به هر صورت خلاصه داستان «محلل» صادق هدایت چنین است:

«میرزا یدالله که يك روحانی است دختر جوانی را عقد می‌کند و با او زندگی سعادت‌بخشی را می‌گذراند و پس از چندی يك زن بیوه پولدار را نیز به عقد خود درمی‌آورد و این ازدواج باعث می‌شود که زن جوان او

دیزی بار می گذاشت دست زیر بال خواهرم می کرد، چقدر خوش سلوک، چقدر مهربان همه را فریفته اخلاق خودش کرده بود. چه هوشی داشت. من خوانتن و نوشتن را به او یاد دادم، سر دوماه قرآن می خواند، اشعار شیخ را از بر می کرد، سه سال با هم سرکردیم که از اللّ اوقات زندگی من است.»

همین آقای میرزا یدالله که قضایا را نقل می کند در چند سطر پایین تر پس از اینکه واقعه عقد آن زن یوه را نقل می کند می گوید:

«نمی دانم کدام خدانشناس خبرش را برای زخم آورد آقا روز بد نبینی، این که ظاهراً خل وضع بنظر می آمد.»

این همان زنی است که چند سطر بالاتر درباره اش گفته بود چه هوشی داشت؟ باز در مورد همان زن باهوش یا در زیر صفحه خل وضع و در بالای صفحه خوش اخلاق میرزا یدالله می گوید:

«دستش را به کمرش زد و حرفهایی بار من کرد که تو قوطی هیچ عطاری پیدا نمی شد می گفت الهی عینکت را روی نمشت بگذارنده عمامه پرمکرت را دور گردنت بیچند از همان روز اول فهمیدم که تو تکیه من نیستی، روح آن بابای قرمساقم بسوزد که مرا به تو داد... سه سال از گار است که با گدایی تو ساختم»

بالاخره معلوم نشد که وضع مالی میرزا یدالله با ماهی چهار تومان مستمری و پنج من گندم و لفت و لیس ماه محرم و صفر چگونه بوده است.

از تناقضات قصه «محلل» که بگنریم باید این حقیقت را گوشزد کنیم که این داستان صادق هدایت مانند آثار او به جای اینکه بیانگر مسایل اجتماعی ایران آن زمان باشد بازگوکننده تصورات و افکار فرانسوی مابانه صادق هدایتی است که بیشتر فرانسوی حیرانی را می ماند تا یک نویسنده ایرانی و آگاه به مسایل جامعه ایران. چرا که همین داستان اگر با خوش باوری صادق هدایت نه یک اسلامستیز آگاه

بلکه يك قربانی دوره استبداد و استعمار به حساب آوریم باید او را از جمله غریزدگان بسیار کم اطلاع از آثار ادبی غرب محسوب کنیم چرا که او حتی سفرنامه شاردن را نخوانده که حداقل از آن طریق بداند که سه طلاق در يك مجلس از نظر فقه شیعه قابل قبول نیست او در این مورد در داستان «محلل» از زبان میرزا یدالله چنین می نویسد:

«آنقدر گفت و گفت که من از جا در رفتم، جلو چشمم تیره و تار شد، همینطور که سر شام نشسته بودم، ظرفها را برداشتم پاشیدم میان حیاط، سر شب بود پاشیدیم با هم رقتیم به حجره اشیح مهدی در حضور او زخم را سطابقه کردم. فردایش پشیمان شدم ولی چه فایده پشیمانی سودی نداشت و زخم به من حرام شده بود، تا چند روز مثل دیوانها در کوچه و بازار پرسه می زدم...»

ظاهراً داستان (محلل) اولین اثر ادبی اسلامستیز به شیوه غربی است که در تاریخ ادبیات و هنر معاصر به صورتی گسترده منتشر شده است و با تبلیغات وسیعی که در مورد آن شده و تجدیدنظریهای زیادی که از کتاب سه قطره خون صادق هدایت صورت گرفته در بوجود آوردن حساسیت در افکار و احساسات عمومی بخصوص افکار روشنفکران و تحصیل کردگان غربزده بسیار مؤثر بوده است. گرچه تاثیر رمانهای حاجی بابای اصفهانی نوشته جمس موریر انگلیسی در زمان حکومت فتحعلیشاه قاجار دقیقاً قصه استهزاء اسلام و قوانین شرع مقدس نوشته شده و نیز رمان (ابراهیم بيك) نوشته زین العابدین مراغه ای که در دوره مشروطه بوسیله مشروطه خواهان غربزده در پهنه وسیعی تبلیغ می شده را نیز نباید از نظر دور داشت.

استعداد نمایشی (دراماتیکی) سوژه (محلل)

از دیدگاهی دیگر مسئله (محلل) بی شباهت به یکی از اساسی ترین و قدیمی ترین قالبهای ادبیات نمایشی غرب نیست. در ادبیات غرب يك قالب یا چهارچوب

دراماتیک بنام مثلث عشق وجود دارد که يك طرف آن شوهر، طرف دیگر زن و طرف سوم مردی است که عاشق زن شوهردار (فاسق) می‌باشد^{۱۹}. این چهارچوب تقریباً تمامی آثار عشقی غرب را دربر می‌گیرد، در این چهارچوب که به مثلث عشق شهرت دارد، فاسق و زن با معشوقه نقش مثبت و شخصیت‌های قهرمان داستان به‌حساب می‌آیند، و شوهر و قانون کلیسا که طلاق را مطلقاً تحریم می‌کند به صورت نقش منفی و ضد قهرمان جلوه‌گر می‌شوند، بدلیل وجوه گره‌گوری که در این مثلث وجود دارد این چهارچوب از نظر جاذبه همیشه مورد توجه هنرمندان قرار گرفته است و همیشه ذهن نمایشنامه‌نویسان را به خود مشغول کرده است. پایان این ماجرا چه به‌صورت فرار عاشق و معشوق یا کشته‌شدن شوهر یا کشته‌شدن فاسق یا کشته‌شدن زن و فاسق یا... هرچه باشد. این قالب داستانی از کشمکش درونی بالایی برای بازکردن گره‌گوری برخوردار است و ادبیات غرب در دوره‌های مختلفی که پشت سر گذاشته هر زمان مطابق با اعتقادات حاکم بر جامعه هر گاه به یکی از راحلها برای بازکردن این گره متوسل شده است. در ادبیات شرق نیز نوع دیگری مثلث عشق به‌چشم می‌خورد که در برابر مثلث عشق غرب از تفاوت‌هایی اساسی برخوردار است؛ در مثلث عشق که در ادبیات شرق با آن روبرو هستیم معمولاً به دلیل اینکه جدایی زن از شوهری که او را دوست ندارد کاری ناشدنی و غیرممکن نیست به همین دلیل کمتر با این مسئله روبرو می‌شویم که يك پایه داستان روی این پی‌نهاد شده باشد و از طرفی اساساً زنی شوهردار که عاشق مردی دیگر باشد در فرهنگ شرق نه اینکه از ارزش و اعتباری برخوردار نیست بلکه مورد نفرت نیز واقع می‌شود، اما مثلث عشقی که در ادبیات شرق می‌توانیم بیابیم مثلی است که يك طرف پدر دختر، يك طرف دختر و طرف دیگر عاشق قرار دارد که در این چهارچوب گره و مشکل داستان هرچه قوی و مهم جلوه‌گر شود به لاینحلی و کوری گره مثلث عشق در

ادبیات غرب نیست، در مثلث عشق ادبیات شرق عموماً عاشق و معشوق نقش مثبت و پدر دختر تا زمانی که ممانعت از وصال و ازدواج می‌کند نقش منفی محسوب می‌شود، اما پس از آنکه به این وصلت رضایت داد او نیز در نگاه مخاطب اثر هنری دوستداشتنی و محبوب واقع خواهد شد.

حال به شباهتهای مثلث عشق در ادبیات غرب و مثلث موجود در ماجرای «محلل» بپردازیم. شاید یکی از علت‌های استقبال هنرمندان غربی از چهارچوب «محلل» شباهت قالب آن با مثلث عشق در ادبیات غرب باشد، چرا که در چهارچوب «محلل» شباهت قالب آن با مثلث عشق در ادبیات غرب باشد، چرا که در چهارچوب «محلل» شباهت در چهارچوب «محلل» - آنگونه که غربیان فهمیده یا بهتر است بگوئیم ساخته‌اند - همان گره‌گوری وجود دارد. در این مثلث که يك طرف شوهر و يك طرف زن و طرف دیگر شوهر دوم «محلل» قرار دارند. شوهر و زن نقش مثبت و «محلل» و قانون شرع که باعث این جدایی شده نقش منفی را به عهده دارند، بعید نیست که کلیساستیزان را و دین‌ستیزان اروپایی این قالب را مناسب‌ترین چهارچوب هنری برای توهین به اسلام و قوانین الهی یافته باشند و به همین دلیل بر گسترش و تبلیغ این سوژه - البته با همان دستکاری و مسخ - کوشیده باشند.

چنانچه متذکر شدیم سوژه «محلل» نه به لحاظ ارزش هنری و ادبی آن بلکه به این لحاظ که وسیله بسیار خوبی برای ایجاد شبهه در اذهان عامه بود توسط غربزدگان و غربگرایان مزدور در جامعه ایران طرح و روی آن تبلیغات گسترده‌ای صورت گرفت، و چون عامه مردم اکثراً و شاید هم به تمامی - در طول عمر خویش هرگز به چنین مسأله‌ای برخورد نکرده بودند و نمی‌کردند لذا طبیعی بود که مسأله ققهی آنرا نیز ندانند و آنچه را که در این رابطه به خوردشان می‌دادند به‌آسانی و سادگی بپذیرند.

از این ناآگاهی عمومی، نویسندگان و هنرمندان اسلام‌ستیز بهره‌ها گرفتند و با طرح این سوژه تزلزلی

در اعتقادات مذهبی مردم بموجود آوردند، چنانچه یادآور شدیم برای موضوعی که احتمال وقوع آن در يك جامعهٔ چهل میلیون نفری تقریباً صفر است، چنان جوسازی و هیاهویی بها کردند که دیگر مسئله «محلل» یکی از سئوالات بسیاری از تحصیلکردگان بمحساب می‌آمد.

با نگاهی به فرهنگ لغات فارسی در ایران به روشنی می‌توان دریافت که تا قبل از هجوم اسلام‌ستیزان غربزده کلمه «محلل» دارای این مفهوم که امروز در وهلهٔ نخست ما از آن درک می‌کنیم یعنی شوهر دوم زنی که شوهر اول او را سبهار طلاق داده باشد و باز بخواهد پس از ازدواج دوباره با او زندگی کند نبوده است. با مقایسه بین معانی کلمه «محلل» در فرهنگهای لغات فارسی متناسب یا قدمت آن چنین ادعایی به اثبات می‌رسد که هرچه به زمان اخیر نزدیکتر می‌شویم کلمهٔ «محلل» معانی دیگر خود را کنار می‌گذارد و به معنی شوهر دوم با آن شرایط ویژه نزدیکتر می‌گردد.

نهالی که توسط «لوساز» کاشته شده بود و صادق هدایت آن را به کشتزار ادبی ایران آورده بود توسط سرکیسیان در سال ۱۳۳۵ در انجمن ادبی مجلهٔ سخن بنمایش درآمد.

یکسال بعد مجدداً نمایشنامهٔ «محلل» که براساس داستان «محلل» صادق هدایت تنظیم و پرداخت شده بود، این بار توسط گروه هنر ملی به بازیگری عباس جوانمرد به روی صحنه رفت. این نمایش که در اسفندماه سال ۱۳۳۶ در تئاتر تهران ارائه شد مورد توجه تماشاگران تأثر آن روزگار قرار گرفت. گروه هنر ملی که از حمایت رژیم برخوردار بود دومین برنامهٔ خود را در اواخر سال ۱۳۳۷ ابتدا به مدت سه شب در تالار فارابی هنرهای زیبای کشور در حضور شمس پهلوی (خواهر شاه معلوم) و شخصیت‌های رژیم پهلوی به نمایش گذارد و بعد به کوشش پهلید (شوهر شمس پهلوی و بعدها وزیر فرهنگ و هنر) به شهرهای اصفهان، شیراز، آبادان و مسجد سلیمان

جهت اجرای این برنامه سفر کردند و در مراجعت به مدت پانزده شب در سالن جامعهٔ باربد، به معرض تماشای عموم قرار دادند، که باز با استقبال بی‌نظیر تماشاگران مواجه شد.

چون تماشاگران تئاتر را اکثراً غربزدگان تشکیل می‌دادند و اساساً تعداد تماشاچیان يك نمایش — نسبت به کل جامعه — اندک بود، این نمایش‌ها بازتاب گسترده و فراگیری نداشت و از محدودهٔ محافل روشنفکران غربزده و شرقزده تجاوز نمی‌کرد.

با قیام حضرت آیت‌الله العظمی خمینی در سالهای ۴۲-۱۳۴۰ علیه رژیم پهلوی و حضور کم‌نظیر مردم در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی، غربزدگان و ایادی رژیم پهلوی به کنجی خزیند و برای مدتی از ترس خشم ملت مسلمان دم فرو بستند، چنانکه یکی دیگر از زنجیرهٔ لوسازها، هدایت‌ها، سرکیسیانها و جوانمردها ...

نصرت کریمی نیز از قماش همانها بود که ذکرش رفت — با این تفاوت که هم ضعف و قدرت کار پیشینیانش را به صورت تجربه داشت و هم شاید استعداد و خلاقیت و هنری بیش از آنان — که از اروپا برگشته بود و سوغاتی نیز به همراه داشت که بعدها با تغییراتی تبدیل به فیلم «محلل» شد.

در سال ۴۲، کریمی با سوغاتش به سراغ مهدی میثاقیه رفت و سناریوی «محلل» را برایش خواند. میثاقیه با وقت‌شناسی و هوشیاری تاجرانه — چون همهٔ سرمایه‌داران و تاجران سینما — هشدارش داد که:

«کریمی جان توصیه می‌کنم این سناریو را در جای دیگر و برای هیچ‌کس دیگر نخوانی».

کریمی نیز به هشدار صاحب سرمایه، بهای لازم را می‌دهد و برای هشت سال سناریو را می‌خواباند و سخنی به میان نمی‌آورد، و منتظر می‌ماند، تا اوضاع دگرگون شود و امکان زدن کلید سوزهای که با حسابگری و رذالت، کین‌توزی و مذهب ستیزی خاصی که مدتهای درازی است که انتخاب شده و با همه

امکانهای دشمن در مواقع و مواضع مختلف در شکلهای گوناگون و متفاوتی قصه و نمایش و پاورقی و فیلم ... شده است، فرا برسد.

که می‌رسد و در پناه قدرت حزب «ایران نوین» و نخستوزیری «منصور» و بعد هویدا، اوضاع کاملاً به مراد دل میثاقیه و کرمی تغییر می‌یابد و کلید دورین فیلم «محلل» زده می‌شود. و کار جدید سازنده فیلم هنرمندانه به اصطلاح مردمی «درشکه‌چی» - که منتقدهای حاکمیتی که تاب کوچکترین انتقادی را ندارد و طبیعتاً منتقد راستینی هم نمی‌تواند بپرورد و داشته باشد، کرمی را به اوج اشتها و محبوبیت عمومی می‌رساند - دیگر بار و در سطحی بسیار وسیع «محلل» را مساله می‌کنند و بر سر زبانها می‌اندازند.

در حالی که قیام ۱۵ خرداد توسط رژیم پهلوی سرکوب می‌شود و مردم در خون می‌غلطند و زیر چکمه‌های دژخیمان ساواک خفه می‌شوند، یکی از پیروان صادق هدایت یعنی پرویز کیمیای که در مدرسه عالی فتوگرافی و سینماتوگرافی فرانسه در حال تحصیل است به سفارش مدرسه «ایدک» فرانسه از روی داستان «محلل» صادق هدایت فیلم کوتاهی می‌سازد که پرسوناژهای آن را دانشجویان ایرانی مقیم فرانسه بازی می‌کنند (۱۳۴۵)

پرویز کیمیای بعدها پس از بازگشت به ایران چهار فیلم کوتاه روشنفکرانه (تیمهای قیطره) (یا ضامن آهو) (برنده جایزه بزرگ A.B.U ترکیه، جایزه مخصوص هیئت داور و جایزه منتقدین بین‌المللی جشنواره فیلم مونت کارلو) (شیراز ۷۰) برنده دلفان، برنز از جشنواره فیلم‌های آموزشی تهران: «پ مثل پلیکان» (جایزه مخصوص منتقدین جشنواره مونت کارلو) و یک فیلم بلند «مغولها» (نخستین نمایش عمومی در جشن هنر شیراز ۱۹۷۳) و «باغ سنگی» ساخته است. او یکی از چهره‌های سینمای ایران بود که در محافل روشنفکری و به اصطلاح مخالف رژیم پهلوی از اعتبار ویژه برخوردار

بود و تم کارهایش را مبارزه با ماشینیسم قرن بیستم شکل می‌داد: که یعنی خرسواری بهتر از اتومبیل سواری است در سال ۱۳۴۵ باز هم همان نمایشنامه «محلل» توسط گروه هنر ملی به‌روی صحنه می‌آید. در این زمان بیژن مفید بازیگر، نویسنده و کارگردان تأثر به زنجیره لوساز، صادق هدایت سرکیسیان، عباس جوانمرد، پرویز کیمیای می‌پیوند و نمایشنامه‌های موزیکال را تدارک می‌بیند. این نمایش - که در شرایط ویژه از نظر سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بر روی صحنه می‌آید - شاید اولین نمایشی است که اسلام‌ستیزی را با شیوه نوین و اغواگرانه با خود به ارمغان می‌آورد ظاهراً این نمایش انتقادی است و به شیوه کمدی نوشته و طراحی و بازی شده، جو خفقان و سکوت مرگبار مطبوعات و رسانه‌های آن زمان تشنگی زایدالوصفی را برای شنیدن حتی یک گوشه و کنایه بوجود آورده بود، دانشجویان و طبقات تحصیلکرده به دنبال کوچکترین اعتراض علیه رژیم حتی با چند واسطه می‌دویدند و آنرا با ولعی و صفتناپذیری می‌یلمیند، در چنین وضعیتی است که نمایشنامه (شهر قصه توسط بیژن مفید و با هوشیاری و آگاهی کامل سانسورچیان رژیم به‌عنوان یک نمایش مخالف در تالار ۲۵ شهریور (سنگلج فطلی) روی صحنه می‌آید، در این نمایشنامه که همه‌چیز سمبولیک است شیوه بیان نیز از جذابیت ویژه‌ای برخوردار است. آهنگین بودن نمایش و استفاده از ماسک و نقاب برای بازیکنان، حضور موسیقی در تمام طول نمایش و صدای ضبط شده که در طول نمایش به جای صدای بازیکنان از بلندگوها پخش می‌شود، به اجرای دقیق و رنگ و لعاب این نمایش افزوده بود. این نمایش از تحقیر و توهین به مردم لبریز بود و تماشاگر خفقان‌زده با تلخی این اهانت‌ها در آن فضا می‌پذیرفت، خر، میمون، خرس و ... سمبل اقشار مختلف مردم بودند و روباه سمبول روحانیت. نمایشنامه‌نویس حيله‌گرانه شمشیر خشم‌آگین مبارزه را که علی‌القاعده می‌بایست به سمت رژیم پلیسی هویدا و شاه نشانه می‌گرفت به

سمت روحانیت و اسلام برگردانده بود و به همین دلیل بود که در آن فضای مرگبار رژیم پهلوی این نمایش مستهجن و رذیلتانه ... که عمده مسائلیش حول محور روابط جنسی دور می‌زد - از زیر تیغ سانسور ساواک می‌گذرد و حتی از تلویزیون رژیم نیز پخش می‌شود. در این نمایشنامه بخش کوتاهی در مورد «محل» وجود دارد. بیژن مفید از شیوه گذشتگان - که در يك مجلس حکم ستم‌تلاقیه را جاری می‌کردند - استفاده نمی‌کند، چرا که بیژن مفید از هنرمندان اسلام‌ستیز وطنی است و به مسائل اجتماعی و فرهنگی جامعه اشراف بیشتری دارد و خوب می‌داند که اگر به آن نحو مسخ شده مساله را مطرح کند ممکن است با مقابله، آگاهان جامعه ایران آن روز روبرو شود. لذا شیوه‌ای دیگر را برمی‌گزیند و مساله را در لفاظیه‌ای از طنز و شوخی و موسیقی چنان می‌پیچد که بتواند با شتاب از مساله بگذرد، و نتیجه شیطانی را آنچنان که می‌خواهد بگیرد.

در بخشی از نمایشنامه شهر قصه چنین می‌خوانیم:

«میمون: اتل متل بی‌جنجال

روباه می‌خواهی یا رمال

خاله: نه روباه، نه رمال

دیگران: نه اون خوبه، نه ایشون، لعنت به هر

دوتاشون»

در این قسمت با بیانی زیرکانه‌تر روشنفکران چپ و راست رژیم گذشته را مشاهده می‌کنیم که جادوگری و رمالی و خرافات را معادل مذهب و دین قرار داده و به هر دو آنها لعنت می‌فرستند گرچه مبلغ این تز در آغاز چپ‌ها بودماند ولی این یکی را از فصول مشترک اعتقادی روشنفکران چپ و راست گذشته باید به حساب آورده در ادامه نمایشنامه چنین می‌آید:

«روباه: گوش بنده حرف زن، آخ آقا، از

طلاق نوع سوم چی بگم»

نوع سوم دیگه محشر می‌کنه

خر: قربان نوع سومش

روباه: نوع سوم سه طلاقه است آقا، که دیگه

بی «محل» نمیشه کاری کرد

خرس: آخ نگو

جیگرم می‌سوزه

سگ: نوع سوم خوبست

خر: نوع سوم عالیت

روباه: آقا، چون توی این شهر قشنگ، بهتر

از بنده محلل دیگه پیدا نمیشه»

در اینجا بیژن مفید رذیلتانه تیغ حمله را به سمت

روحانیت چرخانده و از این در وارد شده است، در ادامه

توجه خواننده را جلب می‌کنیم به این قسمت که:

«خرس: گوش کن چی برات می‌گم

شما هر ثانیه، هر دقیقه، يك محلل خبره بخوای،

یه خبر بهمن بنده

دیگه کارت نباشه

روباه: برو گمشو، بیسواد

خرس که محلل نمی‌شه

فیل: آقا چون

بنده، اصلاً نه عیالی دارم که بخوام طلاق بدم

نه اصلاً آگه زن داشتم طلاق می‌دادم

که بخوام براش محلل بگیرم

روباه: عجبا، عجبا

حیرتا، حیرتا

آهسته‌تر با فیل: خود من محلل شبانه‌روزی هستم

با جواز رسمی شماره هشتصد و بیست

همه جور سفارشات

در تمام ساعت

همه در اسرع وقت

طبق آخرین متد، توسط خبره‌ترین

محللها قبول می‌شه»

در اینجا نویسنده مسئله را به سردفتران ازدواج و

طلاق ربط داده و آنرا به عنوان بخشی از شغل

دفترداران امر ازدواج و طلاق قلمداد می‌کند. در ادامه

چنین می‌نویسد:

«خر: رأس می‌گی

خود بنده که عیالی داشتم

مثل يك دسته گل
که همین آقا واسم عقدش کرد
بعدشم آنقه زیر پام نشست
تا طلاقش دادم
دو سه روز بعد اومد واسطه شد
که من و عیالمو آشتی بده
آنقه گفت و گفت که ما خام شدیم
این آقا فی المجلس
صیغه عقلمونو جاری کرده»

در اینجا با تمام زیرکی و شیطنتی که بیژن مفید به خرج داده، دچار اشتباه بزرگی شده است او نمی‌داندست که آشتی کردن با زن مطلقه آن هم بعد از دو سه روز احتیاج به صیغه عقد مجدد ندارد. به دنباله نمایشنامه توجه کنیم:

ادامه صحبت خنر: من بدبخت دوباره شوهر
زنم شدم

سرتو درد نیارم تا حالا سی دفته ایشون واسه
من زنمو عقد کرده، دوباره طلاق داده»
تصور نمی‌رود تا اینجا خواننده جستجوگر شیوه
حرکت اسلام‌ستیزانه بیژن مفید را در نیافته باشد. اما
نکته‌ای که به توجه بیشتری نیازمند است، نسبت بالای
آمار طلاق در میان هنرمندان ایرانی - غرب و
شرق‌زده‌ها و بمصطلاح روشنفکرترهاشان - است. و
این مساله چنان دقیق و مو به‌مو، از هنرمندان غربی -
و نوع شرقی یا به اصطلاح اردوگاه سوسیالیسمیش،
اطلاعات درست و وسیعی نداریم - تقلید می‌شود که
می‌بنداری، این اصلی از اصول حتمی و غیرقابل
اجتناب هنرمندی است»^{۲۰}

و «بیژن مفید» هم که آنچنان در مذمت طلاق داد
سخن داده بود، خود دوبار زناش را طلاق داده بود.
اگرچه این اندک را گنجایش آن نیست که آماري بدهد
و مقایسه‌ای بکند در دوام ازدواج‌ها و تعداد طلاق‌ها در
میان توده‌های متدین و معتقد مذهبی - اعم از درس
خوانده و باسواد و مکتب‌نדיده و بی‌سواد - و
«غیرمذهبی» و «ضدمذهبی»‌های غریزه، اما این را

هر انسان باانصاف که خالی از پیشداوری‌های خصمانه
و جبهه‌گیری‌های ظالمانه باشد، با اندکی تحقیق و
دقت، در خواهد یافت و اعتراف خواهد کرد که منحنی
طلاق و ازدواج‌های بی‌شناخت و بی‌پیشه و بیگانه با
فرهنگ و ایمان خالص مذهبی، چگونه در میان غرب
و شرق‌زدگان به اوج می‌رسد در حالی که در جناح
مقابلشان یعنی اکثریت یا به روایتی تمامیت مردم
راست و راستین ایران اسلامی - این منحنی به
پائین‌ترین حد خود می‌رسد.

چنانکه گفتیم نمایش «شهر قصه» دوبار در تالار
۲۵ شهریور، یک بار در جشن هنر شیراز و یک بار هم
در تلویزیون به نمایش درآمد. و تبلیغات هم‌جانبه و
گسترده‌ای نیز در مورد آن صورت گرفت و نوارهای
کاست و نمایشنامه چاپ شده آن به‌صورت وسیعی
منتشر شده و پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز به
صورت یک پاتک علیه فرهنگ انقلاب اسلامی
به‌صورت نوارهای کاست تکثیر و پخش شد.

در زمانی که نمایش شهرقصه راه جدیدی را پیش
روی اسلام‌ستیزان قرار داده بود، نصرت کریمی برای
سینمایی کردن سناریوی «محل» خود می‌کوشید،
این متن که برای تاتر تهیه شده بود، چنان وقیحانه
علیه اسلام تلویح و آماده شده بود که حتی دوستان
نزدیک و هم‌فکران او - چون مهدی میثاقیه نیز -
بدون تغییراتی در سناریو، با ساختن آن موافقت نکردند
و بدین جهت «کریمی» ناگزیر شد که بخش پایانی
سناریو را با تغییراتی جهت اخذ پروانه بازنویسی کند و
به وزارت فرهنگ و هنر آن زمان بفرستد.

نوشته نصرت کریمی که از طرف استودیو
میثاقیه به وزارت فرهنگ و هنر ارسال شد
داستان این سناریو متکی است بر دفاع از قانون
حمایت خانواده «حاجی آقا علام» که مرد متمکن
متدین و خوشنامی است به‌طور اغراق‌آمیز گرفتار
بیماری تعصب جنسی است. او معتقد است اگر دختری

دل در گرو عشق پسری نهاد باعث تنگ خانواده است و این تنگ فقط با خون شسته می‌شود اما تنگ همسر خاطی پس از طلاق متوجه والدین اوست و در این مورد مرد نیازی به انتقام خونین ندارد منیر دختر حاجی آقا علاء عاشق امیر پسر هادی خان خباز همسایه دیوار بادیوار آنهاست یکشب حاجی آقا علاء هنگامی که به منزل می‌آید سایه امیر و منیر را روی دیوار مقابل می‌بیند با عجله به پشت بام می‌رود تا طبق عقیده خود دختر را هلاک کند ولی شمسی خانم زن حاجی آقا علاء با تمهید اینطور وانمود می‌کند که خودش با امیر عشق‌بازی می‌کرده است و در نتیجه پس از گفتگوی بسیار و نزاع جنون‌آمیز حاجی آقا علاء شمسی را از خانه بیرون می‌کند و فردا صبح او را طلاق می‌دهد. در محضر سوگتفاهمی بوجود می‌آید و محضردار شمسی را سه طلاقه می‌کند. وقتی هادی خان از ماجرا اطلاع حاصل می‌کند به اتفاق امیر نزد حاجی آقا می‌رود حلقه نامزدی را ارائه می‌دهد و برای حاجی موضوع روشن می‌شود که باید محلل بگیرد، بین حاجی و محضردار که برادرزن اوست نزاع درمی‌گیرد. حاجی می‌خواهد شکایت به دادگستری نماید ولی چون این طلاق خصوصی و غیررسمی انجام شده و به ملاحظه اینکه ممکن است محضر برادرزنش را ببینند از این کار منصرف می‌شود و سخت پشیمان است که چرا به دادگاه خانواده رجوع نکرده است زیرا در اینصورت هرگز چنین اتفاقی نمی‌افتاد. حاجی آقا علاء گرفتار بحران روحی می‌شود زیرا زنش را دوست دارد و سخت نسبت به او متعصب است ضمناً آدمی است مذهبی و به اصول و مبانی مذهب سخت پایبند است. امیر و هادی خان و محضردار که هر کدام خود را در غم حاجی شریک می‌دانند همگی در فکر چاره هستند و قرار می‌شود شخص فقیری پیدا کنند که کور باشد با دریافت پولی نقش محلل را ایفا کند. وقتی حاجی به خانه خود می‌آید هر کدام در حدود بیست نفر از این افراد با خود آورده‌اند. حاجی وقتی چشمش به این جماعت می‌افتد گرفتار بحران روحی می‌شود همگی را

از خانه بیرون می‌کند که در حدود دویست نفر جلو خانه او صف کشیده‌اند. اینها به تصور اینکه خانه حاجی خرج می‌دهند آمده‌اند. حاجی از دین این وضع چنان شوکه می‌شود که بیهوش نقش زمین می‌گردد. بالاخره با مشورت اهل فامیل قرار می‌شود به شهرستان دیگری برای یافتن محلل بروند. همگی به اصفهان می‌روند. حاجی در آنجا يك كشيپ پرتستانت آمریکایی گیر می‌آورد که مستشرق است و فارسی می‌داند. با گفتگوی بسیار کشیش برای حل مشکل حاجی به‌عنوان کمک و مساعدت به يك انسان حاضر می‌شود نقش محلل را بازی کند ولی هنگامی که می‌فهمد باید قبلاً مسلمان شود سر باز می‌زند. در مسجد او را راضی می‌کنند موقتاً مسلمان شود ولی هنگامی که می‌فهمد برای مسلمان شدن اول باید سنت شود از چنگ آنها فرار می‌کند. در تمام مدتی که این جماعت در جستجوی محلل مناسب هستند هادی خان داوطلب محلل شدن است ولی حاجی آقا علاء با محلل شدن او سخت مخالف است زیرا بیست سال پیش خواستگار شمسی خانم بوده است و به همین علت بیست سال با او در حالت قهر بسر برده و جواب سلام او را نداده است. «هادی خان» تمهیدی بکار می‌برد و این‌طور وانمود می‌کند که مدت‌هاست نیروی مردی خود را از دست داده است این خبر فوراً بین افراد می‌پیچد و حاجی با محلل شدن او موافقت می‌کند پس از جاری شدن صیغه عقد هادی خان از طلاق امتناع می‌کند. نزاع بین دو خانواده درگیر می‌شود شمسی خانم غمزده و گریان به اجبار به خانه محلل می‌رود. حاجی آقا علاء فوراً منیر را برای امیر عقد می‌کند که در خانه هادی خان يك نفر ستون پنجم داشته باشد. منیر شیها در رختخواب مادرش می‌خوابد محمد و ربابه فرزندان حاجی هر کدام وظایفی برای آزار هادی‌خان به عهده می‌گیرند. کار آنها به شکایت از یکدیگر می‌کشد و سرانجام محضردار با راهنمایی وکیل به این نتیجه می‌رسد که چون این طلاق بدون اجازه دادگاه خانواده انجام شده قانوناً از اعتبار خارج

است و از نظر شرعی چون حاجی آقادر حالت عصبانیت و کالتامه طلاق را نخوانده امضاء کرده وجداناً و شرعاً مثل اینست که وکالت به سه طلاق نداده و آن طلاق شرعاً باطل است. در پایان حاجی همسر خود را باز می‌یابد.

سال ۱۳۵۰

پس از ده سال رژیم پهلوی موفق شد جشنهای دوهزار و پانصد ساله را برگزار نماید ابتدا قرار بود سال ۱۳۴۰ به‌عنوان سال کوروش و سال برگزاری جشنهای دوهزار و پانصد ساله سرآغاز حرکتی اسلام‌ستیزانه باشد که فوت مرجع عالیقدر مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی و پس از آن قیام حضرت آیت‌الله العظمی خمینی چنان هراسی در دل رژیم افکند که سکوت را به جای باستان‌ستایی برگزید و تا چند سال از قیام ۱۵ خرداد از برگزاری سال کوروش و شاهنشاهی ایران باستان چشم پوشید. اما در اواخر دهه چهل مجدداً به فکر اجرای همان نقشه قدیمی افتاد که برای از بین بردن دین و مذهب، دین و آئین جدیدی جایگزین نماید. تجربه گذشته نشان داده بود که مذاهب و ادیان ساختگی چون یهائیت و... در ایران آزمایشی گران و ناموفق است لذا استعمارگران خط ناسیونالیسم را از مدت‌ها پیش در کشورهای جهان سوم تبلیغ می‌کردند. ناسیونالیسم یا ملی‌گرایی بر چند محور تکیه داشت: زبان، نژاد، آب و خاک و دین، آنچه در ایران پیش از همه مایه اتحاد و حرکت و جنبش توده‌ها بود همانا دین و آئین به‌شمار می‌رفت چرا که زبان‌های مختلف و نژادهای مختلف چنان در ایران بهم آمیخته بود و فرهنگ غنی اسلامی و بخصوص فرهنگ تشیع به هرگونه تفاخر و تجمل‌نژادی و زبانی چنان برخورد کرده بود که دیگر دامن زدن به اختلافات زبانی و نژادی هیچ زمینهای برای جدا کردن ملت مسلمان ایران از سایر ملل مسلمان باقی نمی‌گذارد. مساله سرحدات و آب و خاک و وضعی نامناسب‌تر از زبان و نژاد برای استعمارگران داشت. چرا که در چند قرن اخیر اقتدر از سرزمین‌های ایران چه در جنگها و

چه در پشت میزهای دیپلوماسی از ایران جدا شده بود که اگر از کسی سؤال می‌شد سرزمین ایران از کجاست تا به کجاست یا بی‌پاسخ می‌ماند یا ناگزیر بود که از سمرقند و بخارا و افغانستان تا مرزهای چین و بخشی از پاکستان و بحرین و بخش وسیعی از عراق را نیز نام ببرد و این باور در مورد سرحدات ایران به هیچ وجه گوارای استعمارگران نبود. چنین ایرانی با آن وسعت بیش از سه برابر ایران آن زمان به حساب می‌آمد و تصویر چنین کشور پهناوری در آن‌ها عامه برای جهان‌نخواران که سیاست تجزیه و نفاق را در جهان سوم دنبال می‌کردند کابوسی وحشتناک شمرده می‌شد.

اما آنچه را آنان از مدت‌ها پیش در برنامه خود داشتند و به دلایل قیام‌های متعدد ملت مسلمان ایران به تویق می‌افتاد تراشیدن و ارائه پلک دین و آئین ایرانی بود ابتدا به سراغ زرتشت و زرتشتی‌گری رفته بودند که از این نماد کلاهی درنیامد و بیشتر مایه تمسخر عامه شد تا توجه خاصان. پس از این تجربه پیمبری پر شوکت و پادشاهی پر قدرت را از لای ورق پاره‌های تاریخ ایران یافتند و ابتدا بر اثبات پیامبری او پافشردند. کوروش، همان ذوالقرنین است. شاید چنین باشد. اما در این تردید نیست که آنچه رژیم وابسته پهلوی به عنوان کوروش ستایی و کوروش پرستی مطرح می‌کرد. نه به دلیل ارادت به انبیاء و پیامبران الهی بود بلکه به این دلیل که قداست پادشاهی و شاهنشاهی را و نیز بی‌نیازی ایران زمین را از دین‌تازان... یعنی دین اعراب... یعنی از اسلام به اثبات برساند و اینکه ما دوهزار و پانصد سال پیش یا هزار سال زودتر از اسلام دینی داشتیم مترقی‌تر و انسانی‌تر و جهانی‌تر. پر مبنای چنین سیاستی بود که رژیم پهلوی آنچه در توان داشت برای تبلیغ کوروش و هخامنشیان به کار گرفت. اما برای اثبات قداست و قدرت و شوکت کوروش، نفی اسلام نیز لازم بود به همین جهت پس از ده سال سناریو محفل به اداره کل نظارت و نمایش وزارت فرهنگ و هنر فرستاده شد و با

سرعتی کم‌نظیر به‌تصویب رسید و با شتابی وصفناپذیر در عرضه سه ماه تبدیل به يك فیلم سینمایی شد و در فصل زمستان به نمایش درآمد در حالیکه معمولاً فیلمهای اکران اول (نمایش اول) در اعیاد مذهبی چون عید فطر، عید غدیر یا عید نوروز به پرده می‌آمدند و نمایش محلل مصادف با هیچکدام نبود. تبلیغات این فیلم از ۱۷ دی - سالروز بی‌حجابی اجباری رضاخان - شروع شد و در ۶ بهمن سالروز انقلاب سفید محمدرضا شاه به نمایش درآمد.

چنانچه آمد سناریو فیلم «محلل» با دستکاری‌هایی به صورتی تلطیف شده و پایانی خوش - برخلاف آنچه در ابتدا «نصرت کریمی» می‌خواست به روی صحنه تأثیر ببرد که پایانش شب زفاف «محلل» بود^{۲۱} تنظیم گردید و با چاشنی حمایت از حقوق زن و حمایت از خانواده به وزارت فرهنگ و هنر آن زمان ارسال گردید و در زمانی اندک پروانه ساخت دریافت داشت و با سرعتی غیرقابل وصف جلوی دوربین فیلمبرداری قرار گرفت و در عرض چندماه فیلم سینمایی «محلل» در سال جشن‌های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی آماده نمایش گردید و در زمستان بر پرده سینماهای پایتخت به نمایش درآمد در اولین روز نمایش روزنامه کیهان در صفحه ۱۸ خود در يك قسمت که فیلمهای هفته را به صورت خبر درج می‌کرد در بالای صفحه زیر عنوان فیلمهای هفته چنین می‌آورد: محلل کم‌دی

«مردی که زندگی سعادتمندانه‌ای دارد، در اثر يك سوءتفاهم همسرش را طلاق می‌دهد و محضردار اشتباهاً زن را سه طلاقه می‌کند و مرد که به اشتباه خود پی برده است به جست‌وجوی «محلل» مناسبی می‌پردازد که بتواند همسرش را به زندگی خود برگرداند اما....»

این فیلم را «نصرت کریمی» کارگردانی کرده و «ایران» و «رضا کرمرضایی»، «رفیع حاتی» و «نصرت کریمی» در آن بازی دارند.

در همین خبر کوتاه و شرح مختصر کاملاً پیداست که نویسنده مطلب را با زیرکی تمام جای حرف و

حدیث و آشتی و گریزی را باز گذارده که اگر در مورد فیلم بحثی درگرفت سناریو را این گونه توجیه کند که، محضردار اشتباهاً سه طلاقه کرده است، در حالی که در اصل سناریو و فیلم هرگز چنین نبود بلکه با درخواست «حاجی» محضردار زن را سه طلاقه نمود آن هم در يك جلسه.

نگارنده مقاله و فیلم «محلل»

بمذازظهر روز چهارشنبه ۶ بهمن ماه ۱۳۵۰ در مغازه‌ای با یکی از دوستانم بودم که آقا و خانمی وارد شدند و از يك فیلم بسیار عالی تصریف و تمجید می‌کردند. ظاهر این زوج چنان الآمد و اروپایی بود که هرگز تصور نمی‌رفت اگر هم پولی دستی به ایشان داده شود حاضر باشند که به تماشای فیلم فارسی بروند ولی آنها چنان از يك فیلم فارسی با نام «محلل» تمجید می‌کردند که همه را متوجه خود ساخته بودند وقتی دوست ما مشخصات فیلم و نیز داستان آن را جویا شد، آنها ماجرای فیلم را شرح دادند و من متوجه اصل ماجرا شدم امدم به آنها بگویم که از نظر اسلام و فقه شبعه سه طلاق در يك مجلس باطل است که دوستم با اشاره از من خواست که سکوت کنم پس از اینکه آن دو رفتند دوستم گفت که این زوج از فرقه بهایی هستند و ضمناً اضافه کرد که شایع است فیلم محلل را نیز بهایی‌ها ساخته‌اند.

از آن لحظه تمام اندیشه‌ام به دور این موضوع دور می‌زد که باید هرچه زودتر فیلم را دید و صحبت‌های آن را ضبط نمود تا به افراد نه‌صلاح و متدین عرضه شود. شاید به مقابله با آن برخیزند.

بالاخره توانستم یکی از برادران را که در آن زمان دوره افسری وظیفه را می‌گذرانید دسترسی پیدا کنیم و به اتفاق با يك ضبط‌صوت کوچک ترانزیستوری به سینما کاپری برویم. با مشاهده صف طولیل تماشاگران متوجه شدیم که امکان رفتن به سینما از طریق معمولی امکان‌پذیر نیست برادریکه با لباس نظامی بود جلو افتاد و ما به دنبال او وارد سینما شدیم

و بی مقدمه مدیر سینما را خواستیم، او، آمد و برادر ما به او گفت لازم است امشب ما این فیلم را ببینیم. مدیر سینما با کمال خوشرویی ناشی از ترس پذیرفت و با اصرار توانستیم پول چهار بلیط را به او بدهیم ولی البته در لژ مخصوص به ما جای دادند و فیلم را مشاهده و گفتگوهای آن را ضبط نمودیم.

صبح پنجشنبه حدود ساعت ۱۰ موفق شدم تلفنی با استاد مطهری تماس بگیرم و مساله را به ایشان عرض کردم. ایشان در این که باید اقدامی صورت گیرد تردید به خود راه ندادند، اما گفتند حتماً باید يك نفر را خود بفرستم تا فیلم را با دقت ببیند و نوار ضبط کند و روی کاغذ پیاده نماید تا بتوانم اظهار نظر کنم. هرچه به ایشان اصرار کردم که وقت می‌گردد و مردم گروه گروه فیلم را تماشا می‌کنند و باید سریعاً اقدام کرد و اینجانب نوار صدا را گرچه واضح نیست ولی مفهوم هست در اختیاراتان می‌گذارم ایشان نپذیرفتند. ولی قول دادند که هرچه زودتر شخصی را جهت دیدن فیلم انتخاب نموده و موضوع را پی‌گیری نمایند.

آنچه در آن زمان برایم غیر قابل درک یا غیر مهم جلوه می‌کرد دقت‌نظر مرحوم مطهری بود که امروز یافته‌ایم آن وسواس در تحقیق، کیمیایی بود که تنها مطهری‌ها از آن برخوردار بوده‌اند.

بعد از ظهر روز پنج شنبه ۷ بهمن ۱۳۵۰ به منزل یکی از روحانیون تهران رفتم و از ایشان خواستم نامه‌ای به روزنامه اطلاعات بنویسند و مساله را آن‌طور که در فقه شیعه هست بگویند. که ایشان امتناع نمود و گفت اگر چنین مقاله‌ای بنویسند و روزنامه اطلاعات چاپ نکند آبروی ایشان خواهد رفت، جسارت بخرج دادم و به ایشان عرض کردم در صورتی که مقاله شما را چاپ نکند مردم که نمی‌فهمند شما مقاله‌ای داده بودید و چاپ نشده و هرگز روزنامه اطلاعات چنین خبری را درج نمی‌کند که حضرت آقای... مقاله‌ای ارسال داشته‌اند که ما آنرا چاپ نکردیم... و اما اگر چاپ نماید خلعتی انجام گرفته و گروهی از خوانندگان روزنامه حداقل در خواهند یافت که هنوز صداهایی در

مقابل توطئه‌ها و دسیسه‌ها بلند می‌شود. اما ایشان کماکان از پذیرفتن این که باید در مقابل این فیلم اعتراض کرد خودداری می‌نمود و بیشتر اعتراض خود را در مقابل تمویض تاریخ هجری شمسی به شاهنشاهی مطرح می‌نمود. نتیجه بحث به جایی نرسید. ایشان رفتند که چایی بیاورند. یکی از بازاریان در مجلس حضور داشت و تا آن زمان تنها به ذکر لااله الا الله. عجب. الله اکبر قناعت نموده بود. پس از اینکه آن شخص روحانی از اتاق خارج شد آهسته به من گفتم: به حاج آقا بگویید که برنامه‌های تلویزیون بسیار وقیح و زننده است. به ایشان گفتم: برادر در این يك ساعت می‌خواستید خودتان بگویید تا شاید نتیجه‌ای می‌گرفتیم. ایشان گفتم: نخیر مبدا در محضر آقا این مساله را از جانب من بگویید بلکه از جانب خودتان بگویید که برنامه‌های تلویزیون خیلی زننده است. به ایشان گفتم من تلویزیون ندارم و لذا نمی‌دانم چگونه برنامه‌هایی دارد، در مورد آنچه دیده بودم به حضرت آقا عرض کردم که دیدید بی نتیجه ماند. شخص روحانی وارد شد و مجدداً آن فرد بازرگان مؤدب و دوزانو نشست و باز همان تقاضا را مطرح کردم و باز هم آن بازرگان کلمات مقطع استفهام را تکرار کرد. عجب، عجب، الله اکبر و...

روز جمعه در پاسخ به فیلم «محل» جوابیه‌ای یا مقاله‌ای در پنج صفحه نوشتم صبح شنبه برادری آنرا به روزنامه اطلاعات برد و آن را به دست سردبیر وقت آقای صدر حاج سیدجوادی داد.

ظهر شنبه از طریق یکی از دوستان با آقای شیخ مصطفی رهنما مساله مطرح شد و ایشان قول داد که در روزنامه موضوع را مطرح نماید اما مطبوعات همچنان در خدمت فیلم «محل» قلمفرسایی می‌کردند و روز به روز زیر فشار تبلیغات گسترده و چشمگیر مطبوعاتی صف تماشاگران فیلم «محل طولانی‌تر و سالن سینماها انباشته‌تر می‌گردید.

باز گردیم به روزنامه کیهان شماره ۶۰۸۵۶۲ بهمن ۱۳۵۰ صفحه ۱۸ در همین صفحه مطلبی مفصل با

تصویری بزرگ درباره فیلم «محلل» به چاپ رسیده که عیناً نقل می‌شود:

«محلل» دومین ساخته «نصرت کریمی» است. این فیلمساز را با فیلم خوب و جالب «درشکهچی» شناختیم و قبول کردیم که در شمار معدود سینماگران فهیم ماست.

«محلل» با آنکه پاره‌ای از ارزش‌های فیلم «درشکهچی» را فاقد است، خوب و روان ساخته شده و یک مساله اجتماعی را مطرح می‌کند. در لحظاتی از فیلم شاهد طنز درخشان «نصرت کریمی» می‌شویم و از طریق یکسری وقایع خنده‌آور، با یک مساله حاد روبرو می‌شویم.

آنچه می‌خوانید حاصل گفت‌وگوی کوتاهی است که با «نصرت کریمی» داشته‌ایم.

● فیلم «محلل» با تم انتقادی‌اش خوب و روان ساخته شده است. شما در فیلم توصیه‌ای دارید که روی آن تاکید لازم را نمی‌کنید، چرا؟ منظورم اینست که وقتی کوشش می‌کنید بگویید در روابط خانوادگی باید مسائل قانونی با دیدهای نوتری همراه باشد، زود از روی مساله می‌گذرید، چرا؟

کریمی - من اصولاً با تعصب در هر زمینه‌ای مخالفم و خیال می‌کنم که تعصب ریشه مسائل را فاسد می‌کند. «تعصب» چشم را کور می‌کند و عقل و استنباط واقعی را از انسان می‌گیرد. من در «محلل» هم مانند «درشکهچی» انگشت روی تعصب گذاشتم و خیال می‌کنم بهترین راه‌حل را برای نجات قهرمان فیلم از گرفتاریش یک بچه سه‌ساله ارائه می‌دهد. بچه سه‌ساله‌ای که هنوز هیچ نوع آلودگی ذهنی ندارد وقتی پدرش گرفتار مشکل پیدا کردن «محلل» می‌باشد، خیلی ساده و بی‌پیرایه می‌گوید «بابا، مامانو ماچ کن قضیه تموم میشه» ما باید در حد همین بچه قبول کنیم که «تعصب» خطرناک و ویرانگر است.

● با آنکه فیلم در مجموع خوب ساخته شده، در پاره‌ای لحظات تعادل میان حوادث را چیزهایی برهم می‌زنند. مثلاً صحنه خیالی، در جایی که

حاجی مریض است و زنتش بالای سرش می‌آید و او زنتش را در هیئت یک فرشته می‌بیند، چندان معقول نیست.

کریمی - هیئت فرشته‌آسای «شمس» خانم که در ذهن حاجی تجسم می‌یابد انمکاس دیدن مدام یک تابلوی باسمه‌ای از این فرشته است که چون در این صحنه روی تابلو تاکید نشد ناگهانی بنظر می‌رسد. اصولاً قصد این بود که این لحظه از فیلم را رنگی بگیریم اما نشد و من هم تاکید روی تابلو را فراموش کردم. این خطای بنده است که باین مساله توجه نکردم و در این مورد با شما کاملاً موافقم.

● در لحظاتی از فیلم جا دارد که بیشتر افه‌های کمیک ارائه کنید مثل سکانس هجوم محلل‌های حرفه‌ای به خانه که می‌توانستید روی آن تاکید بیشتری داشته باشید.

کریمی - در این سکانس هرچه به فکرم رسید جا دادم و تصور می‌کنم کش دادن بیشتر قضایا تکرار مکررات می‌شد و از افه کمیک صحنه می‌کاست. بالاخص این که صحنه به صنف مردمی که برای گرفتن نذری آمده‌اند، ختم می‌شود و این خود نقطه اوجی است که مشکل بتوان نقطه اوج دیگری به آن اضافه کرد.

● یکی از بهترین سکانس‌های فیلم، سکانس خوابیدن بچه حاجی در خانه محلل است و گرفتاریهایی که بچه، با پرخوری قبلی خود، برای محلل درست می‌کند!

با توجه به اخلاق بعضی‌ها که همیشه دنبال ایرادهای مضحك اخلاقی هستند، چطور شد که این صحنه را ساختی و بعد اینکه چرا بیشتر از آن استفاده نکردی؟

نصرت کریمی - قبل از فیلمبرداری این صحنه را برای هر یک از دوستان که خواندم مورد ایراد قرار گرفتم و همگی یک دل و یک زبان اصرار داشتند این صحنه را به دلیل ابتذال از سناریو حذف کنم. این اصرار به حدی بود که مرا دچار تردید کرد اما به دلایلی

- ۱- صفحات ۱۴۹ و ۱۴۸ از کتاب نخستین کنگره نویسندگان ایران ثبت ۵۷/۷/۱۴/۱۳۹
- ۲- «سفارت سال ۱۷۱۵» نام رمانی است نوشته موتسکیو.
- ۳- اینها نام دو کتاب معروف موتسکیو است.
- ۴- شرق در ادبیات قرون هفدهم و هیجدهم فرانسه نوشته پیر مارتینو، ترجمه جلال ستاری منتشره در مجله هنر و مردم شماره ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۵
- ۵- سیاحتنامه شاردن، از تفریس به تبریز جلد ۲، ص ۳۵۱-۳۵۰ ترجمه محمد عباسی.
- ۶- سرکسیان مسئول سانسور نمایشنامهها در کاخ مرکزی جوانان و اداره نمایش تئاتر بود.
- ۷- این نمایش بعدها در تئاترهای لاله‌زار نیز به نمایش درآمد.
- ۸- البته تا این زمان، و با این تذکر که شاید کارها و نامه‌هایی را بدست نیاورده باشیم و از قلم انداخته باشیم.
- ۹ و ۱۰- نام دو نمایشنامه
- ۱۱- هنر و مردم، ۱۶۲.
- ۱۲- نقل از لایحه روز دوشنبه هیجدهم جمادی‌الثانی (۱۳۲۵) هـ، ق مطبوع در آستانه مقدسه حضرت عبدالعظیم سلام‌الله علیه و علی آیانه الکرام.
- ۱۳- اسلام از نظر ولتر ص ۱۰۰ تا ۲۰۴.
- ۱۴- تاریخ مفروطه احمد کسروی.
- ۱۵- از کتاب نقد آثار صادق هدایت نوشته «عبدالعلی دستقیب»
- ۱۶- هفت مقاله صفحه ۲۳.
- ۱۷- در خدمت و خیانت روشنفکران صفحه ۱۸۳.
- ۱۸- در خدمت و خیانت روشنفکران صفحات ۱۸۵ و ۱۸۶.
- ۱۹- مشهورترین مثلث عشق در تاریخ ماجرای یوسف و زلیخا و شوهر زلیخا یعنی عزیز مصر است که در این مثلث زن شوهردار (زلیخا) عاشق یوسف بوده در حالیکه یوسف از این عشق تنگین می‌گریزد.
- ۲۰- بتوان مثال کافی است که در نوع اروپائیش به ازدواجهای چند روزه و چند ساعته «روژه وادیم» توجه کنیم و در نوع آمریکائیش به فهرست شوهران رسمی - چون غرورسمیش حساب و کتاب ندارد و سر به جهنم می‌زند - «الیزابت تیلور» و...
- ۲۱- در آینده این مطلب را از زبان کریمی خواهیم آورد.
- ۲۲- کلیات ولتر ج ۱، ص ۸۳.

که برای خودم روشن بود بالاخره این صحنه را ساختم. و اولین سوالی که از دوستان تماشاگر کردم مربوط به این صحنه بود و با کمال تعجب مشاهده کردم که همگی نه تنها آن را مبتذل ندیده‌اند بلکه آن را یکی از صحنه‌های خوب و دلنبر فیلیم یافته‌اند. اما چرا روی این صحنه تأکید بیشتری نکردم، به ملاحظه همان انتقادات بود.

● تهیه کمربند عفت برای شمسی خانم در فیلیم کمی غیرمنطقی است. خودتان چه عقیده‌ای دارید؟

کریمی - این دقیقاً کمربند عفت قرون وسطایی اروپا نیست. همانطور که دیدید زهری است که به صورت شلوار ساخته شده و خود حاجی هم مطلب را بازگو می‌کند. اینکه چرا از این عامل استفاده کردم شاید به خاطر آن بوده که تعصب زیاده از حد حاجی را بیشتر نشان دهم.

● سکانس قهوه‌خانه میان راه تهران - اصفهان کاملاً غیرمنطقی و اغراق‌آمیز است، چرا؟ کریمی - اغراق‌آمیز نیست اما قراردادی به نظر می‌رسد. می‌دانیم که حاجی با خانواده‌اش در جستجوی محل است و ناگهان در همان اتوبوس مردی تظاهر به این می‌کند که عین است. این البته قراردادی است اما غیرممکن نیست. بطور کلی با نظر شما در مورد این سکانس موافقم.

● در زیربنای آثار ظاهراً کمندی شما همیشه یک تراژدی جریان دارد. در اینجا تراژدی، تراژدی حاجی است. خودتان هم همین عقیده را دارید؟ کریمی - کاملاً با شما هم عقیده‌ام حاجی در چنان بن‌بستی قرار گرفته که مثل غریق، در نهایت ناامیدی، بهر خاشاکی چنگ می‌زند، در چنین شرایطی تمام آدمهای جدی زندگی، دست به اعمال خنده‌آوری می‌زنند بدون آنکه بخواهند اطرافیان خود را بخندانند. صحنه‌های کمیک که در متن آن تراژدی فوق‌العاده جدی و غم‌انگیزی جریان دارد نتیجه این اوضاع و احوال است. □